

رسالہ مدنیہ

صادرہ از قلم مبارک حضرت عبداللہ

چاپ چہارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت
 پروردگاری را سزااست که از بین کافّة حقائق کونیه
 حقیقت انسانیّه را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم
 کون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج
 و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت
 کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع نمود .
 چه اگر بدیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد

که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری
 بجلوه و طوری مزین و بلطائف بخشایش جدیدی متباهی
 و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی همتا
 در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته
 و حدیث (أول ما خلق الله العقل) شاهد این مطلب
 و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور
 مشخص گردید . پاک و منزّه است خداوندی
 که باشراقات انوار این لطیفه ربّانیّه عالم ظلمانیرا غبطه عوالم
 نورانی فرمود (و أشرقّت الارض بنور ربّها) . متعالی
 و مقدّس است پروردگاری که فطرت انسانیّه را مطلع
 این فیض نامتناهی فرمود (الرَّحْمٰنِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) . حال ای هوشمندان بشکرانه
 این فضل اعظم باید دست نیاز ببارگاه ربّ بی انباز
 برافراخت و تضرّع و ابتهال نمود که موفق بر آن گردیم
 که در اینعهد و عصر سنوحات رحمانیّه از وجدان نفوس
 انسانیّه طالع و لائح گردد تا این نار موقده ربّانیّه که مودوع

در افتده بشریّه است مخمود نماند . بدیده بصیرت ملاحظه
 نمائید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم
 و صنائع و بدائع مختلفه متنوّعه کلّ از فیوضات عقل

و دانش است . هر طایفه و قبیله که در این بحر بی پایان
بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل پیشترند . عزت
و سعادت هر ملتی در آنست که از افق معارف چون
شمس مشرق گردند (هل یتوی الذین یعلمون
والذین لایعلمون) و شرافت و مفخرت انسان در آنست
که بین ملاً امکان منشأ خیری گردد . در عالم وجود
آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون
در خود نگردد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب
آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است
لا والله بلکه لذت و سعادت اتم و اکبر از این نه . تا بکی
بپر نفس و هوی پرواز نمائیم و تا بکی در اسفل جهل
بنکبت کبری چون امم متوحشه بسر بریم ؟ پروردگار چشم
عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن

ص ۵

و انسانیت است بآن تشبث نمائیم و گوش احسان شده
تا کلمات حکمیة عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته
کمر همت باجرای مقتضیات آن بریندیم حواس و قوای
باطنیّه عطا گشته که در امور خیریّه جمعیت بشریت
صرف نمائیم و بعقل دوربین بین اجناس و انواع
موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه
و جزئیّه و مهمّه و عادیّه مشغول گردیم تا جمیع در حصن
حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کلّ احیان
بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع
بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم . چه قدر انسان شریف
و عزیز است اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر
رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده
در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه خود عمر
گرانمایه را بگذراند . اعظم سعادت سعادت
انسانیه و اوست مدرک حقائق آیات آفاقیّه و انفسیه
اگر سمند همت بیهمتا را در میدان عدل و تمدن جولان دهد

(سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم) و اکبر شقاوت
 شقاوت بشریست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهکم
 در شهوات نفسانیّه ماند در اینصورت در درکات اسفل
 توحش و نادانی از حیوانات مضرّه پست تر افتد
 (أولئک کالانعام بل هم أضلّ) (انّ شرّ الدّوابّ عند
 الله الصّمّ البکم الذین لایعقلون) . باری باید دامن همّت
 بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت
 و سعادت و معارف و تمدّن و صنایع و عزّت و شرف
 و علو منزلت جمعیت بشریّه تشبّث نمود تا از زلال نیّت
 خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیت انسانیّه
 بریاحین فضائل ذاتیّه و شقائق حقائق خصائل حمیده
 سرسبز و خرّم گشته رشک گلستان معارف اسلاف
 گردد و اینقطعه مبارکه ایرانیه مرکز سنوح کمالات
 انسانیّه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان
 مدنیّت شود . و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی
 و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش را لایق

و سزاست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف
 کلیّه اش سگان متوحشه اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده
 در اندک زمانی از حضيض جهل و نادانی باعلی درجه
 علم و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر
 امکان چون نجوم سعادت و مدنیّت بدرخشیدند
 و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانیّه گشتند .
 بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام
 رأی جهان آرای پادشاهی بر تمدّن و ترقی و آسایش
 و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار
 یافته و بصرافت طبع ید یمین رعیت پروری و عدالت
 گستریرا از آستین همّت کامله و غیرت تامّه برآورده
 تا بانوار عدل آفاق ایرانرا محسود ممالک شرق و غرب
 فرماید و نشأه اولای اعصار اولیّه ممتازه ایران در عروق

و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا
این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلبه مختصری
در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح

ص ۸

اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد
که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون
دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند
کلمه نصیحه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین
لوجه الله متذکر مینمایم . و ربّ خبیر شاهد و گواه است
که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه
محبه الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق
و تکذیب کلّ کوتاه است (اِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لَوْجَهَ اللَّهِ
لَا نَرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا)

" دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار "
ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید
و سر بجیب تفکر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه کنید
که تماشای عظیمی است . در ازمنه سابقه مملکت ایران
بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق
منور بود . عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق
کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

ص ۹

و مغارب منتشر و ساطع . آوازه جهان گیری تاجداران
ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت
سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع
و خاشع نموده بود . حکمت حکومتش حکمای اعظم
عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستور العمل
کلّ ملوک قطعات اربعه عالم گشته (۱) ملت ایران مابین
ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه
تمدن و معارف سرافراز . در قطب عالم مرکز علوم
و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن

فضائل و خصائل حمیده انسانیّه . دانش و هوش افراد این
ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت
و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان .
گذشته از آنچه در تواریخ فارسیّه مندرج و مندمجست
در اسفار توراّه که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون

(۱) تعبیر قطعات اربعه از این جهت است که در سابق قطعاً
امریک مجهول بود .

ص ۱۰

تحریف کتاب مقدّس مسلم است مذکور که در زمان
کوروش که در کتب فارسیّه بهمن بن اسفندیار موسوم
حکومت ایران از حدود داخلیّه هند و چین تا اقصی بلاد
یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی
مینمود . و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور
با لشکری بی پایان بنیان حکومت رومان را که بجهان گیری
مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در ارکان جمیع
حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی الفدا
که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعة عالمرا
در قبضه تصرف آورد . و همچنین در آن تاریخ و غیره
مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیّه و فتوحات متعدّده
متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعة را مابین
اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود . خلاصه از مفاد تواریخ
ملل مشهوره مشهود و مثبتوست که نخستین حکومتی
که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل

ص ۱۱

گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانیان ایرانیست . حال
ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده
و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم .
آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطّه

مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسّف کلّ قبائل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیّتش تا ابد الآباد در صفحه روزگار باقی ؟ با وجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده حال با این احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوبترین کلّ اقالیم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارفترین کشورهای عالم شمرده گردد . آیا اهل ایران در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه ؟ حال چگونه بدین حال پر ملال

ص ۱۲

اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کلّ باغراض شخصیّه و منافع ذلیّه ذاتیه خود گرفتار شدیم ؟ این خطّه طیبه چون سراج و هاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همّت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همّت اهالی پرتواقبالش مکدر و ظلمانی گشته (بکت السموات السبع و الارضون السبع علی عزیز ذلّ) . همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند استغفر الله بلکه در قوای فطریّه سبقت بر کلّ قبائل و طوائف داشته و دارند و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر

ص ۱۳

و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق
و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب . الآن
بین قطعات خمسۀ عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست
و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت
طبیعیۀ قطعۀ اروپا و اکثر مواقع امریک شهرت
یافته و حال آنکه در ازمنۀ قدیمه متوحشترین طوائف
عالم و جاهل و کاهلترین قبائل و امم بودند حتی بلقب
برابر که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند .
و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر
که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل
اروپا وقائع عظیمه و امور مغایرۀ شدیدۀ و حرکات
موحشه و حوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل
اروپا آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش
میشمرند . بناء علی ذلک فی الحقیقه اساس مدنیّت
و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد
تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود بتشویق و تحریص

ص ۱۴

خردمندان و توسیع دائرۀ معارف و بذل سعی و اظهار
غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته . حال بفضل
آلهی و همت روحانیۀ مظهر نبوت کلبه پادشاه معدلت
پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح
نیات خالصۀ شهریاری از مشرق همم خیریۀ جهانبانی
دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه
تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
و مدنیّت فرماید و جمیع وسائل مابه الترقی را از حیز قوه
بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد .
و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کلّ
امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط
به همت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان
در تربیت و مدنیّت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت
سعی بلیغ را مجری فرماید و بوجه مطلوب آثار رعیت

پروری واضح و مبرهن گردد لهذا بنده و امثال
این بنده ساکت بودند . ولکن حال چون مشهود

ص ۱۵

ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه بصرافت
طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس
بنیان ترقی عموم تبعه فرماید لذا نیت صادقانه دلالت
بر این ادکار نمود . و عجب در اینست بجای آنکه کلّ
بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات ربّ العزّة است
قیام نمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش
شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند
که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه شهریارى مزداد گردد
بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض
ذاتیّه مختلّ و روشنائی رأی و تصوّراتشان بغار خودپرستی
و ظلمات منفعت شخصیّه محجوب و مکدر همّتشان
مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محوّل بر وسائل
ریاسیه علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند .
و حال آنکه تا بحال متشکّی بودند که چرا پادشاه بنفس
نفیس خود در فکر خیر عموم و بتحرّی راحت و آسایش
جمهور نپردازد حال که باین همّت کبری قیام فرموده

ص ۱۶

اعتراض دیگر کنند . بعضی گویند که این افکار
جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه
و اطوار قدیمه ایران . و برخی بیچارگان ناس را
که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوه
امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد
کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیّه (و من تشبه
بقوم فهو منهم) . قومی برآند که باید اینگونه امور
اصلاحیه را بتأتی شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه .
و حزبی برآند که باید تشبّث بوسائلی نمود که اهل ایران
خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه

و مدنیّت تامّه کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه .
باری هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند . ای اهل ایران
سرگردانی تا بکی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء
و مصاددت بیفایده و بی فکری و بیخبری تا چه زمان باقی ؟
اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع ملل در اصلاح
احوال عمومیّه خود میکوشند و ما هر یک در دام هوی

ص ۱۷

و هوس خود مبتلا ، " دمبدم ما بسته دام نویم " . و خداوند
عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین
مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه
از جهتی نداشته و ندارم بلکه ابتغاءً لمرضات الله
میگویم نظر از عالم و عالمیان بسته بصون حمایت حضرت
احدیّ التجا نموده ام (لا أسئلكم علیه اجراً انّ أجری
الا علی الله) . باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده
موافق حال طوائف سائره است و بمقتضیات حالیه
و روش احوال ایرانیّه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه
نمی نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال
بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبّثات مدنیّه سبب
ترقی آن ممالک و اقالیم گشته . آیا اهل اوروپ از این
تشبّثات ضرری مشاهده نموده اند و یا خود بالعکس
بکمال علوّ منزلت جسمانیّه نائل گشتند ؟ و یا آنکه چند
قرن است که هیئت عمومیّه ایران بر روش معلوم حرکت
نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقّی

ص ۱۸

مشهود و حاصل شد ؟ و اگر این امور تا بحال بمحک
تجربه نرسیده بود محتمل که محلّ توهم بعضی نفوس کاهله
گردد یعنی اشخاصیکه شعله نورانی عقل هیولائی
در زجاجه فطرتشان مخمود است . حال نه چنانست بلکه
جزئیّات این کیفیّات تمدنیّه در ممالک سائره مراراً
و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجه وضوح یافته

که هر اعمای غیبی ادراک نموده . حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مابین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیة ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است ؟ آیا توسیع دائره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نفعه و ترویج صنایع کامله از امور مضره است زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از حیز اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد میفرماید ؟ و یا خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام آلهیه که کافل سعادت

ص ۱۹

بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته این حریت حقوق عمومیه افراد اهالی مابین و مغایر فلاح و نجاح است ؟ و یا خود بعقل دورین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار عمومیه عالم وقوعات ازمنه استقبالیه را که در حیز قوه است بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است ؟ و یا خود تشبث بوسائل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیه با دول متحاربه و توسیع دائره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و تزید ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج قویست ؟ و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حریت مطلقه سیاسیة (یتصرف کیف یشاء) بازداشته بقانون حقانیت مقید و اجراءات قصاصیه چون قتل و حبس و امثالها منوط باستیذان از دربار

ص ۲۰

معدلت مدار و در مجالس عدلیه مقرر سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت

جانی و اجراء ما يستحقّ مشروط بصدور فرمان عالی نمودن مخربّ اساس رعیت پروری است ؟ و یا خود سدّ ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است ؟ و یا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در کُلّ احیان در معرض تلف از ذلّت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل و مشاریشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در تدارک اکمال مهمّات و آلات و ادوات ناریه کمال سعی و اهتمامرا مبذول داشتن از افکار سقیمه است ؟ و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید و شاید در حیّز وجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتّحاد آراء عمومیّه و قلّت همّت و غیرت

ص ۲۱

متنفّذان و بزرگان مملکت صدور یافته . این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتّی اهل مناصب جزئیّه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از مسلک حقّانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول تامّ رخ ننماید . و از این گذشته هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و حقّانیت و علوّ همّت و سموّ غیرت متحیّزان و متنفّذان اهالی است . و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود آنرا جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس

افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند
یعنی اذیال مقدسه را باشیای نالایقه نیالایند البتّه تأییدات
آلهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه
مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید
و جمیع بلدان مملکت علیّه ایران از انوار عدلیّه آن
نفوس ثابتّه راسخه منور گردد بشأنیکه اشعه آن نور
جمیع عالمرا احاطه نماید (لیس هذا علی الله بعزیز) . و الا
البتّه نتایج غیر مقبوله مشهود شود چنانچه در بعضی مدن
از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات
خیریه سبب احداثات مضره شد . تشکیل مجالس
و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین
عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس امور
چندیست اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین
و مظهر خشیه الله و بلند همّت و عقیف النفس باشند .
ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر آلهیه و واقف بر اصول

مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
مهام داخلیّه و روابط و علاقات خارجیّه و متفّن در فنون
نافعه مدنیّه و قانع بمداخل ملکی خود باشند . و همچوگمان
نرود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است
بعنایات حق و خاصان حق و همّت بلند اصحاب غیرت
هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون
از لحظات اعین و انظار . و اما اگر اعضای مجالس
بر عکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت
و سیاست ممالک و بلدان و پست همّت و بی غیرت
جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره
و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود . مگر آنکه
زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل

حقوق خود بشخص واحد هدیه ای تقدیم مینمود بعد باید
کَلّ اعضای مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش
متصوّر نگردد . و چون نظر دقیق نمائید مشهود
و معلوم گردد که علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل

ص ۲۴

و حقّانیت و انتظام امور از قلّت تدبیر حقیقی و عدم
معارف جمهور است . مثلاً اگر اهالی متدبیر و درقرائت
و کتابت ماهر و متفّن باشند اگر مشکلی رخ نماید
اولاً بحکومت محلّیه شکایت نمایند اگر امری مغایر
عدل و انصاف بیند و روش و حرکت حکومت را منافی
رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند
داوری خود را بمجالس عالیّه رسانند و انحراف حکومت
محلّیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد
مجالس عالیّه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند
البته آنشخص مشمول الطاف عدل و داد گردد . ولیکن
حال اکثر اهالی از قلّت معارف زبان و بیانیکیه تفهیم
مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه
در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند
چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم
ترقی در درجات عالیّه معارف هنوز لذّت حقّانیت پروری
و حلاوت معدلت گستریرا نچشیده و از معین عذب

ص ۲۵

فراست صدق طویّت و خلوص نیت ننوشیده و کما
هو حقّه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و سعادت
کلّیه عالم امکان عزّت نفس و همّت بلند و مقاصد
ارجمند و عصمت فطریّه و عقّت خلقیه است بلکه
بلند اختری و بزرگواری را در جمع زخارف دنیویّه بای
نحوکان دانسته . حال قدری انصاف لازم است که
انسان فی الجملة تفکّر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل
و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت (لقد

خلقنا الانسان في أحسن تقويم) سرافراز داشته
و بتجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع
آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر
ابداع بانوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده
حال چگونه این رداء مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه
بیالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید
(أ تزعج أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر) .
و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی

ص ۲۶

نمود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علو
منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم میشد (این زمان
بگذار تا وقت دگر) . در قطب امکان شأن اعظم و مقام
اکبر ارفع افخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای
الهی راست و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر
صرف نداشته و کذلک عزت کلیه اولیای حق و مقربان
درگاه احدیت را مختص و حال آنکه ابداً در فکر غنای
ظاهر خود نبودند . و همچنین ملوک معدلت سلوکی
که صیت جهانبانی و عدالت آسمانیشان آفاق کائنات را
فرا گرفته و آوازه حقوق پروری و بزرگواریشان
اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای
فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین
غنای خود شمرده ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را
معموریت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان بذهب
و فضه نبوده بلکه بروشنائی رأی و بلندی همت جهان
آرای بوده . و همچنین وزرای مکرم و وکلای مفخمی

ص ۲۷

که رضای حقرا بر رضای خود مقدم داشته و در فنون
سیاسیه علم مهارت کلیه را بر اتلال حکمت حکومتیه
برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته
و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت خواهی

واضح و نتائج معموریت پروری لائح بوظیفہ زہیدہ
خود قناعت نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهام
امور و احداث و ایجاد وسائل ترقی جمهور بودند
و بفکر ثاقب و رأی صائب دولت متبوعه خود را مطاع
دول عالم و مقرر سرپر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام
امور ملل و امم فرموده بوصول اعلى مراقی مفخرت
ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریه متباهی گشتند .
و کذلک مشاهیر علمای نحاریر که بفضائل علمیّه و خصائل
حمیده موصوف و بعروۃ الوثقای تقی متشبث و بذیل
هدی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور
معانی کلیه مرتسم و زجاجه تصوّراتشان از شمس معارف
عمومیّه مقتبس و در ایام و لیالی بتدقیق و تحقیق علوم

ص ۲۸

نافعه مشغول و بتربیت و تعلیم انفس مستعدّه متعلمه
مألوف البتّه در مذاق عرفانشان گنج باد آورد خسروان
به قطره ای از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر
مقنطره ذهب و فضّه با حلّ مسئله ای از مسائل غامضه
مقابلی ننماید لذا اند امور خارجه را چون ملاعب صبیان
انگارند و کلفت زخارف زائده را لائق دونان و جاهلان
شمرند چون طیور شکور بحیوب چندی قناعت نموده
نغمات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک و شعور
اجله فضلاى امم آفاق گردد . و همچنین سروران
خردمندان از اهالی و متحیزان متنفذان ولایات و نواحی
که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شأن
و سعادتشان در خیرخواهی عموم و تفقّد و تجسس وسائل
عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است . مثلاً
ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور
و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفضانت فطریه موصوف
و بذکاء و درایت خلقیه معروف و از ارکان هیئت

ص ۲۹

ولایت باشد حال عزّت کلّیه و سعادت سرمدیه و شأن و شرف دنیوی و آخرویش در چه چیز است ؟ آیا در ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی و استرضاء خاطر جمهور اهالی است و یا خود بجهت آنکه در شام عیش مهیا و سفره مهتائی حاضر سازد در روز بتخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذلیل نماید ؟ فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال او بهتر است چه فائده که از موائد سمائیّه خصائل انسانیّه نچشیده و از چشمه صافی موهبت عوالم بشریه ننوشیده اند . و این معلوم است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه ولکن تا همّت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رسانند . اگر بنیت خالصه موفق شوند البتّه نتایج مبارکه

ص ۳۰

و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و آلا البتّه مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود .

" آری الف بان لایقوم بهادم

فکیف بیان خلفه الف هادم "

باری از تفصیلی که بیان شد مقصود این بود که اقلّ معلوم گردد که عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علوّ فطرت و سمو همّت و وسعت معلومات و حلّ مشکلاتست
فنعم ما قال :

" علیّ ثیاب لو یباع جمیعها

بفلسی لکان الفلس منهنّ أكثرا "

" و فیهنّ نفس لو یقاس بها

نفوس الوری کانت أجّل و اکبرا "

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقته در

مجالس ممالک محروسه منوط برضایت و انتخاب جمهور باشد
احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری

ص ۳۱

در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبدا صیت
و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی
ساقط شوند . و همچو ظن و گمان نرود که مقصود از این کلمات
مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای
ممدوحیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان
در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد
و در امور خیریه صرف شود . و علی الخصوص اگر شخصی
عاقل و مدبر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی بثروت
و غنای کلی برساند همّتی اعظم از این نه و عند الله
اکبر ثبوت بوده و هست چه که این بلند همّت
سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری
از عباد حق گردد . ثروت و غنا بسیار ممدوح
اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد ولیکن اگر اشخاص
معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر
و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن
غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف

ص ۳۲

و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت
ایتام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید
آن شخص عند الحقّ و الخلق بزرگوارترین سگان زمین
و از اهل اعلیٰ علیین محسوب . و اما حزبیکه برآند
این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل
مغایرضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار
و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب ربّ
العالمین است قدری تدبیر نمایند که این مخالفت از چه
جهت است ؟ آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است
که باین واسطه وجه مشابهت حاصل (و من تشبه بقوم

فهو منهم) وارد ؟ (أَوْلًا) این امور ظاهره جسمانیّه
اسباب تمدنیّه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیّه
و تشبّثات ترقّی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط
و ربط مهامّ امور مملکت بوده دخلی باسّاس مسائل
کلیّّه الهیّه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد .
و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه

ص ۳۳

این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است . آیا حدیث مشهور
(اطلبوا العلم ولو بالصّین) را فراموش نموده اند ؟
و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیّت
از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل
از عبودیّت خبیر علام بوده اند و اهل اروپ اقلّاً
از اهل کتاب و مقرّ و معترف بعزیز و هابند و در آیّه
مبارکّه (ولتجدنّ اقریبهم مودّة للذین آمنوا الذین قالوا
انا نصاری) مصرّح پس طلب علم و معارف از ممالک
امّت انجیل جائز و موافق تر است . حال چگونه تعلّم
از عبده اوئان مقبول عند الله و تعلّم از اهل کتاب
مبغوض درگاه کبریاست ؟ و همچنین در غزوه احزاب
ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظّه یهود را
با خود متفق نموده با کافّه طوائف قریش بر اطفاء
سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام
نمودند . و چون در آنزمان اریاح امتحان و افتتان
از هر جهت بقوه شدیده در هبوب بود بقوله تعالی

ص ۳۴

(ألم أحسب الناس أن یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون)
و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند
که آفتاب مشرق حقیقت را بغبار ظلم و جور تیره گردانند
حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات
فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیّه
بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت

حفر خندق نمایند و این بجهت محافظه از هجوم بغتی بسیار موافق و مفید . آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه کفریه مجوس است و اهل توحید را اتباع جائز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند ؟ و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ و غیره که علمای عظام و مورّخین فخام تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز

ص ۳۵

که فی الحقیقه از أشعه ساطعه اش هیئت عمومیّه امکان مستنیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزول شریعت جدیده آلهیه و تأسیس مبانی حکم ربّانیّه پیدا شد شریعت مقدسه سمائیّه در بعضی احکام مطابق عادات مألوفه اهل جاهلیّه نازل شد . از آنجمله حرمت و رعایت شهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر قمریه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه و بعبارتی از کتب نقل میشود (و کانت الجاهلیّه تفعل اشیاء جاءت شریعة الاسلام بها فکانوا لاینکحون الامهات و البنات و کان أقبح شیء عندهم الجّمع بین الاختین و کانوا یعیبون المتزوج بامرأة أویه و یسمونه الضّیزن و کانوا یحجّون البیت و یعتمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف کلّها و یرمون الجمار و کانوا یکسبون فی کلّ ثلاثة اعوام شهراً و یغتسلون من الجنابة و کانوا یدامون علی المضمضة و الاستنشاق و فرق الرّأس و السّواک و تقليم الاظفار و نتف الابط

ص ۳۶

و کانوا یقطعون ید السّارق الیمنی) . حال نعوذ بالله میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غراً

با عادات اهل جاهلیّه که مطرود جمیع طوائف اند وجه
مشابهت دارد نقصی وارد است و یا خود تصوّر
میتوان کرد که استغفر الله حقّ غنی مطلق اتّباع آراء
کفریّه فرموده ؟ حکمت بالغه الهیه بسیار . آیا از قدرت
حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون
مشابهت عادتى از عادات امم جاهلیّه نازل فرماید ؟ بلکه
مقصود از این حکمت کلیّه این بود که عباد از قیود
تعصّبات جاهلیّه آزاد شوند و این اقوالی را که الیوم
وسیله تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده
بر زبان نرانند . ولکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب
الهیّه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کما هی اطلاع ندارند
خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله
حضرت خلیل علیه السّلام است و در میان اقوام جاهلیّه
باقی و برقرار بود و در مدلول آیه مبارکه (اتّبع مله ابراهیم

ص ۳۷

حنیفاً) داخل . لکن در جمیع کتب و صحف فرق
اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام
و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت
خلیل علیه السّلام نیست و از این گذشته الان کتاب
توراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام
در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت
توراة نیز محرفست زیرا در آیه مبارکه وارد (یحرّفون
الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در مواضع
معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور
اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف
این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی . و دیگر آنکه در بعضی
روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را
از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید . پس چون تعلّم
اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز بوجه اولی از ملل
اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوه ممیزه
ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیّه جائز . و اگر

ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست این اصول و اساس مدنیّت و علوم و حکمت طبیعیّه در ممالک سائره بچه برهان میتوان گفت که غیر خلقی است ؟ (هل من خالق غیر الله ؟ قل سبحان الله). و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای کاملین در بعضی فنونیکه مبدء و مبدع آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس معارف حکمیّه چون علم طبّ و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیّه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه فنّ منطق را کلّ علما تتبع و تدریس نمایند و حال آنکه مؤسس آنرا از صابئین می شمردند و اکثری تصریح نموده اند که اگر عالم نحری در فنون شتی مهارت کامله داشته لکن در فنّ منطق تتبع تمام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریّه و استنباط مسائل کلیّه او نه . پس باین دلائل واضحّه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیّه

و اقتباس معارف و صنائع عمومیّه مختصراً (ما ینتفع به العموم) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه این امور نافع گردد و بکمال همّت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدّتی این اقلیم پاک سرور اقلیم سائره گردد . ای خردمندان بعین عقل و تدبّر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید ؟ حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات نارینه قدیمه موافقت لزوم باستحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه آیا این قول را هیچ طفلی بسمع قبول استماع نماید ؟ و یا آنکه ما تا بحال احمال امتعه و اجناس تجارّیه را از مملکتی بمملکتی بواسطه حیوانات

نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور مشابهت بامم سائره بجوئیم . آیا این کلام قرین ادعان هیچ هوشیاری گردد ؟ لا والله مگر آنکه نظر بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور

ص ۴۰

بدیهیه را انکار نمائیم . ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنائع عمومیه کمال مهارت را نائل مع ذلک از یکدیگر اقتباس میکنند ممالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه جائز است که مهمل و معطل بماند ؟ و علمای بزرگواری که سالک بر خط مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقائق کتب مقدسه ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بحلیه ثقی متحلی و وجوه نضره شان بانوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضیات زمانیه هستند البتّه بکمال جدّ تشویق و تحریص تمدّن و معارف مینمایند (هل یتسوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و هل تستوی الظلمات و النور ؟) . علما سراج هدایتند بین ملأ عالم و نجوم سعادتند مشرق و لائح از افق طوائف و امم سلسبیل حیاتند انفس میته جهل و نادانی را و معین صافی کمالاتند تشنگان بادیه نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقائق

ص ۴۱

قرآن مجید طیب حاذق اند جسم معلول عالمرا و تریاق فاروق اعظمند هیئت مسمومه بنی آدمرا حصن حصین اند مدینه عالم انسانیت را و کشف منیعند مضطربین و مضطربین جهالت را (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) . ولکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته . عالم ربانیرا کمالات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت

و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقیقی
 و خشیه الله قلبی واجب و الا شمع بی نور هر چند بلند
 و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته .
 " ناز را روئی نباید همچو ورد چون نداری گرد بدخوئی مگرد "
 " زشت باشد روی نازیبا و ناز سخت باشد چشم نابینا و درد "
 در روایت صحیحه وارد (و أما من كان من العلماء صائناً
 لنفسه حافظاً لدينه و مخالفاً لهواه و مطيعاً لامر مولاه
 فللعوام ان يقلدوه) . و چون این کلمات مشرقه جامع

ص ۴۲

جميع شرائط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این
 روایت مبارکه بیان میشود و هر کس که دارنده این
 شئون رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده
 نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را
 لائق و سزاوار نه . اول کلمه این شرائط مقدسه صائناً
 لنفسه است و این معلوم است که مقصد حفظ نفس
 از بلایا و محن جسمانی نبوده زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً
 معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذیات
 ملل و امم گشته بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده
 بمشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکمالات معنوی و صورتیه
 هیئت عالما برداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیه
 اکتسابیه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی
 صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف باوصاف
 کمالیه معنوی و صورتیه بوده . اول صفت کمالیه علم
 و فضلست و جامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی کما هی
 بر غوامض مسائل الهی و حقائق حکم سیاسیة شرعیة

ص ۴۳

قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط
 و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین
 و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی
 عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعیه عصریه

و تتبّع در کتب تاریخیّه اعصار سالفه ملل و دول است .
چه اگر شخص عالم و قوف بر مضامین کتب مقدّسه
و جامعیت حکمت آلهیه و طبیعیّه و علوم شرعیّه و فنون
سیاسیه و معارف عصریه و اطلاع بر وقائع عظیمه قرون
سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللّزوم عاجز ماند
و این منافی صفت جامعیت است . مثلاً عالم ربّانی اگر
در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد
آنچه از حقائق فرقانیه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول
آن شخص نیفتد و لکن اگر آن شخص ملاحظه
نماید که آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم
بزرگوار از قسیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق
کتب مقدّسه مطّلع و داناتر است بالطبع آنچه بیان

ص ۴۴

نماید قبول کند چه که جز اقرار مفّری از برای او نه .
چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان
و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السّلام
مشرف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم بادله
و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمیفرمودند اقرار
و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود . و از این
گذشته عالم سیاسی را دو قوه اعظم اقوم لازم قوه
تشریحیه و قوه تنفیذیه . مرکز قوه تنفیذیه حکومت است
و مرجع قوه تشریحیه دانایان هوشمند . حال اگر این
رکن رکین و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه
فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصوّر گردد ؟ و لکن
چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است
و حکومت و هیئت ملت بانظام حال در غایت درجه
احتیاج لذا تأسیس هیئت علمیّه لازم که اعضای این
مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند
و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیّه

ص ۴۵

تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی
مرکوز نمایند. اولاً چون تا بحال احکام شرعی را
در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر یک
از علماء نظر برأی و اجتهاد خود نوعی حکم مینمایند. مثلاً
دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری
بمدعی علیه دهد بلکه احیاناً در ماده واحده دو حکم
مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان
معلوم شده بود و حال چنین و شبهه ای نیست که این امور
سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی
در اساس هیئت اجتماعی طاری گردد چه که هیچ یک
از مدعی و مدعی علیه مایوس از دعوای خود نگشته
مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده
جمیع عمر خود را بر لجاج میگذارند و از اینکه اوقات
خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور
نافعه خیریه و اشغال خود بازمانند و فی الحقیقه این
شخصین حکم میت را دارند و حکومت و هیئت

ص ۴۶

اجتماعیه را ذره ای خدمت نتوانند. ولکن اگر حکم
قاطع در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید
استحصال امر ثانی ندارد لهذا راحت و آسایش جسته
باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد. نظر باینکه
اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه
ترقی جمهور عالی و ادانی این امر اهمّ اتمّ است لذا باید
علمائیکه واقفند بر مسائل شرعیّه الهیه در این مجلس کبیر
اولاً یک منهج قویم و صراط مستقیمی بجهت قطع دعوای
عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع
ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود
بسیار این امر مهمّ را اهتمام لازمست. و ثانی صفت
کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام
منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون ملاحظه
و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق

نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق
شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد

ص ۴۷

از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن
خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن
و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه
انگاشتن و الم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء
هیئت بالبداهه تیقن نمودن است . و ثالث صفت کمالیه
بصدق طویّت و خلوص نیّت بتربیت جمهور پرداخته
در تعالیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافع و تشویق
بر ترقیّات عصریّه و تحریرص بر توسیع دوائر صنائع
و تجارت و ترغیب اتّخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت
بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودنست . چه که عموم ناس
از این امور مهمّه که علّت مزمنه هیئت اجتماعیّه را بره
فورست بیخبرند باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند
خالصاً مخلصاً لله بوعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده
اهالی از این کُحل بینش معارف روشن و بصیر گردد .
زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصوّر نموده اند
که نفسیکه موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب

ص ۴۸

و شرائع الهیّه و مظهر خشیه الله است باید معطل و معوق
بماند و ببطالت و بطاّات ایام بگذراند تا از نفوسی عند
الله محسوب گردد که از دنیا و مافیها گذشته دل بعالم
اخروی بسته اند و از خلق بعید شده بحق تقرب جسته اند .
چون این بیان مفصّلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر
خواهد یافت لهذا در این مقام ترک اولی . باری باقی
صفات کمالیه خشیه الله و محبّه الله فی محبّه عباده و حلم
و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت
و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش
و وفا و صفا و حمیّت و غیرت و همّت و بزرگواری و حقوق

پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه
انسانیه ناقص است و اگر حقائق هر یک از این صفات را
بیان نمائیم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) . و ثانی کلمه
این شرائط مقدسه علمیه (حافظاً لدینه است) . و این
معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر
در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر

ص ۴۹

و صغائر و اجراء احکام شرعیه و باین وسائط محافظه
دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کلّ جهات
محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیه
و ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سائر ادیان
از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول
داشتن است . و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیّه در این
امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع
ملل عالم در ظلّ کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله
نورانیّه (لیظهره علی الدین کله) چون آفتاب در قطب
امکان طالع و بر جمیع آفاق لائح میگشت . در قرن خامس
عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت
مذهبیّه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأ
محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل
که عدم تجویز ترویج رهابین و تعظیم و تکریم صور
حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم
مذهبیّه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود .

ص ۵۰

با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه ای بود که کلّ
ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط
و ربط امور مهمّه قطعه اروپا در یمین قوت و قدرتش
مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل
که جواز ترویج رؤسای دینیه و عدم سجود و تعظیم
بر تمثال و صور معلقه در کنائس و ابطال عادات رسمیّه

زائده بر مضامین انجیل لوطر محقّ و محقّق بود و بوسائل
لازمه ترویج تشبّث نمود در ظرف این قرون اربعه
و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً آلمان
و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه (خلاصه) تقریباً
دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب
پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب
بکمال همّت در ترویجند و حال در سواحل شرقیه افریک
بظاهر حرّیت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله
نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدریس
و تمدین طوائف متوحّشه صرفه افریک مشغولند

ص ۵۱

و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیّه
زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند . هر طائفه ای
در ارتفاع ملّت خود مشغول و ما در خواب غفلت
مدهوش . ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه
معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصدی
متحرک بهمّت و غیرت رؤسای مذهبش چه قدر
ترویج شد . حال اگر ملّت باهره حقّ که مظهر تأییدات
الهیّه و مطلع توفیقات ربّانیّه است اگر بهمّت تامّه
و غیرت کامله متوسّلاً الی الله و منقطعاً عمّا سواه تشبّث
بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البتّه
انوار حقّ مبین بر کلّ آفاق ساطع گردد و بعضی
نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم
در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه
فاروق اعظم حقّی لازم همچه گمان میکنند که ترویج
سیف منوط است و بحدیث انا نبیّ بالسّیف استدلال
مینمایند . و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه

ص ۵۲

نمایند مشهود گردد که در این عصر سیف واسطه
ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب

و نفوس گردد و در شریعت مبارکه غرّاهل کتاب را
بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه و حال آنکه
دلالت و هدایت فریضه ذمت هر مؤمن موحد است
و حدیث (انا نبی بالسیف) و کذلک حدیث (امرت ان
أقاتل الناس حتّی یقولوا لا اله الا الله) در حقّ مشرکین
جاهلیّه که از کثرت توخّش و نادانی از درجه بشریت
ساقط بودند وارد . چه که ایمانیکه بضر ب سیف
حاصل گردد بسیار بی اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب
بکفر و ضلال میشود چنانکه قبائل و طوائف اطراف
مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
(فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) دوباره بدین
جاهلیّه برگشته مرتد شدند . و همچنین ملاحظه نمائید
زمانیکه نفحات قدسیّه روح الله خطّه فلسطین و جلیل
و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته

ص ۵۳

و الحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان در آمده در آن زمان
کلّ قبائل و طوائف آسیا و اوروپ و افریک و امریک
و اوقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست
و غافل از خطاب یوم الست بودند مقرّ وحدانیت
و الوهیت جز ملت موسویّه نبوده . بعد از بعثت انفس
طیبّه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت سه سال
حیات جاودانی بر اهالی آندیار مبذول داشت و بوحی
الهی اسّ اساس شریعت عیسویّه که در آن عصر معجون
برء الساعه هیئت معلوله بشریه بود تأسیس شد . اگر چه
در زمان آنحضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه
فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال
حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسمّی
بیهودای اسخریوطی بود نیز مرتدّ شده یازده نفر باقی
ماندند . باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزّت این
نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیّه و روش و حرکات
مقدّسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الهیه و نفّس مسیحائی

به‌دایت کلّ من علی الارض قیام نمودند . و در آنزمان کلّ ملل اصنامیّه و ملت یهود بکمال قوّت و اهتمام بر اطفای سراج آلهی که در زجاجة خطّه اورشلیم مشتعل گشته برخاستند (یزیدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و یا بی الله الا ان یتّم نوره و لو کره الکافرون) و هر یک از این نفوس مبارکه را بدترین عذابی شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصابی ریزه ریزه نموده و در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشباع این اشخاص مقدّسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند . با وجود این عقوبات شدیدۀ ابداً در تبلیغ امر الله فتور ننموده بدون سلّ سیف و خراشیدن روی نفسی بالاخره ملت عیسویّه عالم را احاطه نموده بقسمی که در قطعۀ اورپ و امریک از ادیان سائر اثری باقی نماند و در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط جمّ غفیری از اهالی الیوم در ظلّ انجیل داخلند . حال باین ادلّه واضحه لایحه ثابت و مبرهن گشت که ترویج

دین آلهی بکمالات انسانیّه و اخلاق حسنه و شیم مرضیه و روش و حرکت روحانیّه است . اگر نفسی بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه احدیّت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیّه و طمع منافع ذاتیه مبرّا و بصون حمایت حقّ التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همّت و وفا و دیانت و تقیّ بین خلق ظاهر گردد و مقصود اصلی از انزال شرائع مقدّسه سمائیّه که سعادت اخروی و تمدّن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغلّ و مدبر گردند . در این مقام حکایتی که سبب عبرت کلّ گردد ذکر نمائیم . در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت

نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لخمی که یکی از ملوک
عرب جاهلیّه و مقرّ سریر سلطنتش مدینه حیره بوده
روزی از کثرت تجرّع اقداح مدام عقلش زائل
و شعورش باطل گشت . در عالم سکر و بیهوشی بقتل

ص ۵۶

خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کلده که دو ندیم و انیس
و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد . و چون
از عالم مستی و سکر بهوش آمد پیرش حال دو ندیم
پرداخت تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون
و دلخون شد . از حبّ شدید و تعلق خاطر عظیم که باین
دو ندیم داشت بر مقابرتشان دو بناء عالی مسّی بغریان
ساخته و بیادگار این دو ندیم یوم بؤس و یوم نعیم
در هر سالی قرار داد و در این دو روز معلوم بحشمت تمام
آمده ما بین غریان نشسته در یوم بؤس نظرش بر هر که
افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و وافدی را
مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده
و قانون مستمرّ و بیمین شدید مستحکم بود . تا آنکه روزی
پادشاه اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا
نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن
گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش
خود دور و وقت بیگاه شد مایوس گشت ناگاه سواد

ص ۵۷

خیمه ای در بادیه پیدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت
تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه
حنظله بن ابی غفراء طائی گفت بلی و استقبال نموده
نعمانرا فرود آورده و با زوجه خود گفت در ناصیه این
شخص آثار بزرگی باهر تهیّاً ضیافتی کن و در مهمان
نوازی همّتی و غیرتی نما . زن گفت گوسفندی داریم
ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره
نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد

نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائده ای ترتیب داد و آنشب را نعمان از محبت و الفت حظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد . و چون فجر طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود بحفظه خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم . مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طیّ روی نمود حظله باحتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور

ص ۵۸

پادشاه شتافت . از غرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضرگشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است . اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیاید اکنون حاجتی که داری بخواه . حظله گفت از یوم بؤس بیخبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیاة و بقاست و چون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزائن ارض چه فائده متصور . نعمان گفت از این امر چاره نیست . پس حظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم بؤس حاضرگردم . نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند . حظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شبیانی که یکی از خدّام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند :

ص ۵۹

" یا شریکا یا ابن عمرو هل من الموت محاله "

" یا أخوا کلّ مصاب یا اخوا من لا أخاله "

" یا أخوا النعمان فیک ال یوم عن شیخ کفاله "

" این شبیان کریم أنعم الرحمن بالّه . "

شریک گفت : ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود .
 بیچاره متحیر ماند پس شخصی که موسوم بقراد بن
 اجدع کلبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه
 اگر یوم بؤس سنه آتیه حنظله را تسلیم ننماید هر حکم
 که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند . پس
 نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت .
 در سنه بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق
 سر برآورد نعمان با حشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه
 بمحل غریبان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض
 سخط پادشاهی گردد . ارکان دولت بشفاعت زبان
 گشودند تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله
 عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت

ص ۶۰

پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد .
 باری چون قریب بغروب شد قراد را برهنه ساخته
 تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت
 تمام میتاخت . نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی
 وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
 نزدیک شد حنظله طائی بود . نعمانرا آمدن او موافق نیفتاد .
 گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ
 گریختی بار دیگر چرا درآویختی . حنظله گفت : وفای
 بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا
 نمود . نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا
 پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود ؟
 حنظله گفت : اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بکتب منزله
 سماویه . نعمان گفت : بچه دین متدینی ؟ جواب داد که بنفس
 مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام .
 نعمان گفت : نفحات قدسیه روح الله را بر مشام من
 عرضه کن . حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبه الله

ص ۶۱

برآورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین
 اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل
 بالحن جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت
 و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته
 بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین
 رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن
 مأیوس و محروم بودیم و فوراً غریبان را خراب نموده
 از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار
 نمود . حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل بادیه بحسب
 ظاهر گمنام و بیمقام چون بصفی از صفات مخلصین
 ظاهر شد چنین پادشاه غیور را با جم غفیری از ظلمت
 شام ضلالت نجات داده بصبح هدایت دلالت نمود
 و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاص نموده بساحل بحر
 وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی
 که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان
 مدنیّت است گردید . تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبّر

ص ۶۲

واجب است . خلاصه قلب در منتهی درجه احزان
 و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه ایوم
 لائق و سزاوار است نمیبیند . شمس حقیقت بر کل آفاق
 مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم
 از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده
 و ناتوان موائد الهیه از سماء احدیت نازل و ما در مفازة
 قحط سرگشته و حیران (من میان گفت و گریه میتنم) .
 و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب ادیان سائره
 بتدین بدین الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است .
 مثلاً ملاحظه فرمایند که خطاب الهی بجمال نورانی و فلک
 رحمانی سرور اهل عالم (و جادلهم بالتی هی احسن)
 وارد و بمدارا و ملائمت مأمور چنانچه آن شجره مبارکه
 (لا شرقیه ولا غربیه) نبوت ظل الطاف بینهایت را بر سر
 عموم اهل عالم افکنده و بملاطف کبری و خلق عظیم

رفتار و حرکت میفرمودند و همچنین حضرت موسی
و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب

ص ۶۳

بفرعون ذی الاوتاد بامر (قولاً له قولاً لَیناً) مأمور .
با وجود شهرت سیر خیریه انبیا و اولیاء الهی که فی
الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه را تا قیام الساعه
أسوه حسنه است مع ذلک بعضی از این تلطّفات
و تعظّفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق کتب
مقدّسه آلهیه محروم و مهجور گشته از اهل سائر ادیان
کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابدأ تعارفات عادیه را
نیز جائز نمیدانند . با وجود عدم جواز الفت و معاشرت
چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی
لا بصبح نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال
بصعود اعلی افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود ؟
حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که اگر حنظله
با نعمان ابن منذر با کمال محبّت و صداقت و مهربانی
و مهمان پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه و جمّ غفیر
از مشرکین را بوحدانیت الهی چگونه مقرر و معترف
میگردانید . اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز

ص ۶۴

قلوب و نفوس گردد و محبّت و ملاطفت و مدارا و ملائمت
سبب اقبال نفوس و توجّه قلوب شود . اگر شخصی
از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه
اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت
و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این
کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شقّ القمر
نیز بیند اقبال بحق ننماید و ثمره اجتناب این باشد که
اگر در قلب آن شخص توجّه قلبی الی الله بوده از آن
نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان ببادیه غفلت
و بطلان فرار نماید و چون بممالک و وطن خود رسد

در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرائط
انسانیت بمنتهی درجه قصورند . اگر قدری تفکر
در آیات و بیانات قرآنیّه و روایات مأثورّه از نجوم سماء
احدیّت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی
بصفات ایمانیّه متّصف و باخلاق روحانیّه متخلّق باشد
مظهر رحمت منبسطه آلهیّه است برای کلّ ممکنات

ص ۶۵

و مشرق الطاف رحمانیّه است بجهت کلّ موجودات
چه که صفات مقدّسه اهل ایمان عدل و انصاف
و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری
و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاحظت
و غیرت و حمیت و انسانیت است . پس اگر نفسی
فی الحقیقه پاک و مقدّس باشد متشبّث بوسائلی شود
که جلب قلوب کلّ ملل عالم نماید و بصفات حقّ جمیع
عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیّه
چشانند . حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت
ابدیّه جمهور را فدای منافع موقته خود مینمائیم و تعصّب
و حمیت جاهلیّه را وسیله عزّت و اعتبار خویشتن میشریم .
باین قناعت ننموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم
و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع
و تقوای آلهی نمائیم بطعن و سبّ این و آن پردازیم
که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت
زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف افکار فلان

ص ۶۶

مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجّه نام
و ننگ صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای
بشخص دیگر جائز و شایسته نه . در این ماه شخص
توانگری بحدائق باقیه نشنافت و خیرات و مبرات
در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت . بنیان شریعت
خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان

منطوی شد و اعلام ایقان مختفی گشت عالم بضالات
افتاد و در ردّ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد روزها
و ماهها بسر آمد و عقار و ضیاع در دست مالک سال
گذشته باقی ماند . در این شهر هفتاد حکومت مختلفه
مرتب بود و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج
حکومت یادگار ماند روزی دویست احکام متضاده
و فتاوی متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز
از پنجاه نینماید . جم غفیری از عباد الله بجهت محاکمه
سرگردان و حال در مامن راحت مستریح و در امان .
یکروز مدعی مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر

ص ۶۷

مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب حال این مسلک
مستقیم نیز متروک شد . این چه دیانت کفریه است
و این چه ضلالت شرکیه و ویلا و شریعتا و دینا
و مصیبتا ای برادران مؤمنین زمان زمان آخر است
و روز قیامت نزدیک . باری باینگونه کلمات تخدیش
اذهان بیچارگان اهالی و تشویش قلوب درماندگان
مساکینی میشود که از حقائق امور و اساس این اقوال
خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیّه
در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور . لهذا گمان
میکنند که قائل را غیرت دینیّه و خشیه الله بر آن داشته
و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی
خود را می بیند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را
مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند . لکن دیده بصیرت
لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود
البتّه رائحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود .
هیچ امری در عالم بمجرد قول تصدیق نشود .

ص ۶۸

" ورنه این جعدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند "

"بانگ هدهد گر بیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا ؟"

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانیست البتّه تفوّق ملّت بیضای حقّ را بر جمیع ملل در کلّ مراتب بکمال جدّ و جهد طالب و در تشبّث وسائل ما به التّرقّی بمنتهای همت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از این مقاصد خیریه غافل البتّه مقبول درگاه احدیّت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت تامّه ظاهر و در منتهای فقر بکلمه غنا ناطق .

"گر ضریری کمتر است و تیز خشم

گوشت پارش دان که او را نیست چشم "

" از مقلّد تا محقّق فرقه‌هاست

کین چه داود است و آن دیگر صداست "

ص ۶۹

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهیئت و لباس نبوده و نیست . در زمان سیاحت کلمه مبارکه ای از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شیرینی آن کلمه از کامم نرفته و آن اینست : نه هر عمامه ای دلیل زهد و علمست و نه هر کلاهی علت جهل و فسق ای بسا کلاه که علم برافراخت و ای بسا عمامه که حکم شرع برانداخت . و کلمه ثالث از این کلمات مقدّسه کلمه (مخالفاً لهواه) وارد . چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست اسّ اساس اخلاق ممدوحه انسانیّت است . و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّه بنی آدم است معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانیست . چه که هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده . و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع

صفات حسنه انسانيه آراسته و بزبور عرفان پيراسته
 لکن اتباع هوی شيم مرضيه آن شخص را از هيئت
 اعتدال خارج نموده در حيز افراط انداخت نيّت خالصه را
 بنيت فاسده تبديل نمود و همچنين اخلاق در مواضع
 لائقه ظاهر نگشت بلکه بقوت هوی و هوس
 از مسلک مستقيم نافع منحرف بمنهج غير صحيح مضر
 متحول گشت . اخلاق حسنه عند الله و عند مقررین
 درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترين
 امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل
 و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقيقي باشد . و اگر
 حقائق اين امور کما هو حقّه بيان گردد کار بتطويل
 انجامد و موضوع و محمول از میان برود . باری در اين بحر
 هائل هوی کلّ طوائف اروپا با اين همه تمدن و صيتها
 هالک و مستغرق و از اين جهت کلّ قضايای تمدنيه شان
 ساقط التّتيجه است . بعضی از اين کلمه تعجب ننمايند
 و استيحاش نفرمايند چونکه مقصد اصلي و مطلب کلی

از بسط قوانين اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جميع
 شئون تمدن سعادت بشريّه است و سعادت بشريّه
 در تقرب درگاه کبريا و راحت و آسایش اعلي و ادنی
 از افراد هيئت عموميّه است و وسائل عظيمه اين
 دو مقصد اخلاق حسنه انسانيّت است و تمدن صوری
 بی تمدن اخلاق حکم (أضغاث أحلام) داشته و صفای
 ظاهر بی کمال باطن (کسراب بقیعة يحسبه الظّمان ماء)
 انگاشته گردد . زیرا نتیجه ای که رضایت باری و راحت
 و آسایش عموميست از تمدن ظاهر صوری بتمامه
 حاصل نشود و اهالی اروپا در درجات عالیّه تمدن
 اخلاق ترقي ننموده اند چنانچه از افکار و اطوار عموميّه
 ملل اروپا واضح و آشکار است . مثلاً ملاحظه نمائید

که الیوم اعظم آمال دول و ملل اوروپ تغلب و اضمحلال
یکدیگر است و در کمال کره باطن باظهار منتهی درجه
الفت و محبت و اتحاد مشغول . و قضیه مشهوره پادشاه
آشتی و آسایش پرور در تدارک مهمات حربیه و ازدیاد

ص ۷۲

قوة عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ
مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوة شدیدة میسر
نگردد در ظاهر بهانه نموده لیلاً و نهراً جمعاً باعظم
جد و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی مسکین
آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق
این راه کنند . و چه قدر آلف از نفوس که صنائع نافع را
ترک نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلت مضرة
جدیده که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء
جنس است مشغولند و هر روز آلت حراقة جدیده
احداث و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این گردند
که آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات
جدیده کوشند چه که آلات حربیه قدیم با آلات
حربیه جدید مقاومت ننماید . چنانچه در این ایام
که سنه هزار و دویست و نود و دو هجریست در ممالک
آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمچه ایجاد توپ
نحاسی تازه ای نموده اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ

ص ۷۳

کروپ آتش بارتر و در هدم بنیان انسانی شدیدتر
و سریع التأثيرتر است . و این مصارف باهظه را باید
که رعایای فلک زده تحمل نمایند . حال انصاف دهید
که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب
آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات
آلهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمرارکان
آسایش و سعادت است ؟ در سنه هزار و هشتصد
و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد

از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه
و مدافعه مایوس و مقهور گشته گشتند . چه بسیار
بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه بسیار مدن
در شام در منتهای معموریت بود و بامداد عالیها
سافلها گشت . چه قدر اولاد صغار که یتیم و بی پرستار
ماندند و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمره
زندگانشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان
و مرده دیدند و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر

ص ۷۴

ماندند . و همچنین کیفیات احراق کتابخانهها و بعض
ابنیه جسیمه فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه
با جمیع عساكر مجروحه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات
موحشه طائفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف
و تحزب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس و منازعه
و عدوان مابین رؤسای دینیه قاتولیک و حکومت آلمان
و ظهور فتنه ها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی
میان حزین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا .
خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق
طوائف اوروپ مینماید بسیار و این عبد چون هتک
جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده .
حال واضحست که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر
تصدیق اینگونه امور ننماید . آیا طوائف و قبائلیکه
مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه
در مابینشان جاریست چگونه سزاوار است که ادعای
تمدن حقیقی کامل تام نمایند ؟ علی الخصوص که نتیجه ای

ص ۷۵

از این امور مأمول نه آلا تغلب و تسلط موقت حالی
و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب
تقیّد و اهتمام را سزاوار نیست . در قرون سالفه کراً
و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین

سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود .
حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان
پروردگار فدای این نتایج و منافع موقتّه صوریه گردد ؟
لا والله . بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور
بنمایند ولکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل
بر دیده افکنند و بصر و بصیرت هر دو نا بینا گردد .
" چون غرض آمد هنر پوشیده شد "

صد حجاب از دل بسوی دیده شد "
بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزاد که
چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب
رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت
و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم

ص ۷۶

پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت
گذارند و بجمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد
انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میثاق و شروط
محکمّه ثابتّه تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم
هیئت بشریه مؤکد فرمایند . این امر اتم اقوم را که فی
الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض
مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای
این عهد اعظم باشند . و در این معاهده عمومیّه تعیین
و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش
و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات
و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت
حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه
حربیّه هر حکومتی بحدی معلوم مخصّص شود . چه
اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریّه دولتی ازدیاد یابد
سبب توهم دول سائره گردد . باری اصل مبنای این عهد
قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد

ص ۷۷

شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر اضمحلال
او قیام نمایند بلکه هیئت بشریّه بکمال قوّت بر تدمیر
آنحکومت برخیزد . اگر جسم مریض عالم باین داروی
اعظم موفق گردد البتّه اعتدال کلیّ کسب نموده
بشفای باقی دائمی فائز گردد . ملاحظه فرمائید که اگر
چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج
تهیّات و تدارکات مهمّات جنگ و حرب نباشد و مضطرّ
باصطناع آلات حربیّه جدیده بجهت مقهوریّت نوع
انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین
مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن
داخلیّه است محتاج و بس . از این جهت اولاً بندگان
آلهی عموم اهالی از تحمّل اثقال مصارف باهظّه حربیّه
دول راحت و مستریح شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات
خود را دائماً در اصطناع آلات مضرّه که شواهد درندگی
و خونخواری و منافی موهبت کلیّه عالم انسانی است
صرف ننمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات

ص ۷۸

و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجات نوع
بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزّت بر سریر
تاجداری مستقرّ و کافّه قبائل و امم در مهد آسایش
و راحت آرمیده و مستریح شوند . و بعضی اشخاص
که از همم کلیّه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار
مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند . نچنانست بلکه از فضل
پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همّت
بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه
هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همّت
همّت غیرت غیرت لازمست . چه بسیار امور که در ازمنه
سابقه از مقوله ممتنعات شمرده میشد که ابداً عقول
تصوّر وقوع آنرا نمینمود حال ملاحظه مینمائیم که بسیار
سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه
آفتاب انور جهان مدنیّت و سبب فوز و فلاح و راحت

و نجاج کلّ است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود ؟
و لابدّ بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن

ص ۷۹

عالم جلوه‌گر گردد . چه که آلات و ادوات حرّیه
بر این منوال بدرجه ای رسد که حرب بدرجهٔ ما لا یطاق
هیئت بشریه واصل گردد . از این تفصیل مشروحهٔ
گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان به
خونخوارگی و تیز چنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی
و تبئیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب
بلند اختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجوئی
عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مُدُن و قُری
و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع
اسّ اساس اصول ترقّی و توسیع حال جمهور و تزئید
ثروت و غنای عمومست . ملاحظه فرمائید که در امکان
چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی
مستقر گشتند . از آنجمله هلاکوخان و امیر تیمور گورکان
که فی الحقیقه قطعهٔ عظیمهٔ آسیا را در قبضهٔ تصرف
آوردند و اسکندر رومی و ناپلیون اوّل که دست
تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسّهٔ عالم گشودند .

ص ۸۰

آیا چه ثمره ای از این فتوحات جسیمه مترتب شد ؟ مملکتی
معمور گشت و یا خود سعادت منظر آمد ؟ سبب استقرار
سلطنت شد و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان
گردید ؟ هلاکوی چنگیز جنگ‌انگیز از جهان
گیریش ثمره ای مشهود نشد جز آنکه قطعهٔ آسیا از نائرهٔ
حروب شدیده چون تلّ خاکستر گشت و امیر تیمور
از کشورستانی بغیر از تشّت جمعیت عالم و تخریب بنیان
بنی آدم نتیجه ای حاصل نکرد و اسکندر رومی
از فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر
تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلمیوس بر کلّ ممالکش

فائده ای مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر بر ملوک
اوروپ آلا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه
و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اوروپ
و اسیری نفس خود در انجام ایام فوایدی نیافت .
این آثار ملوک جهانگیر . ولکن قدری در فضائل
و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار

ص ۸۱

عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آن سرور داد
پرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی
الارکان سلطنت ایرانرا از هر جهت خلل و فتور
طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده
بنیان ظلم و بیداد را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را
در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود . در مدتی قلیله ممالک
پژمرده ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش
زنده و برازنده ترین ممالک معموره مسکونه گشت
قوای متحلله حکومت را تکرار اعاده و مزداد و وصیت
عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود جمهور
اهالی از حسیض ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت
صعود نمودند . با وجود آنکه از ملت مجوس بود صدر
آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارک (ائی
وُلدْتُ فی زمن ملک عادل) ناطق گشتند و اظهار مسرت
از ولادت در زمان حکومت او فرمودند . حال آن
بزرگوار آیا بسیر مرضیه باین مقام بلند اعلی فائز گشت

ص ۸۲

یا خود بجهان گیری و خون ریزی ؟ ملاحظه فرمائید
که در قطب ابداع بچه شانی مفتخر و متباهی گشت
که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند
و بحیات ابدیه موفق گردید . و اگر به بیان زندگی دائمی
بزرگواران پردازیم کار این مختصر به مطول انجامد و چون
واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر

فوائد کلّیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد
لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول
ناس است ذکر کنیم . و لکن اگر از این مختصر نتایج
حسنه مشهود گردد انشاء الله تعالی من بعد باسّ اساس
حکم الهیّه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده
مفصله تحریر گردد . باری در عالم وجود سطوت قاهره
جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان
مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید . چه که
فتوحات این سیف قاطع را کلّ بر ایا طوعاً و رضاءً
مغلوب کردند و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی

ص ۸۳

درجه معموریت و آبادی سرافراز شود . درایت
اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابه
نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت
در ارکان عالم نفوذ کند . رایت اولیه عقل و رایت ثانیه
عدل . این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند
و سدّ سکندر پیرا متانت نماند . و این واضح و بدیهی است
که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات
و در مرور . در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل
رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد .
" چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک "

بلی جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی
اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر .
مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی
صف جنگ بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت
و ممالک متشکنه پراکنده سمندهمت را در میدان جلادت

ص ۸۴

و شجاعت بر انگیزد خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای
صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم

جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است . الیوم شایسته ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومیست زیرا فی الحقیقه آزادی جهانیان است . کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه (مطیباً لامر مولاه) است . این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتا . نورانیّت امکان بدیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه . فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه و صوریّه و ضابط سعادت و مدنیّت هیئت عمومیّه بشریّه است دیانتست . اگر چه بعضی سبک مغزان که تعمّق و تدبّر در اسّ اساس ادیان الهیه ننموده اند

ص ۸۵

و روش بعضی مدعیان کاذبه تدبّین را میزان قرار داده کلّ را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقّی عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب بغض و عداوت کلیّه بین اقوام بشریّه شمرده اند . و این قدر ملاحظه ننموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود . چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصوّر نه قابل سوء استعمال است . مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه نیفرورد و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند . در این صورت میتوان گفت سراج مذموم است ؟ لا و الله . سراج هادی سیل و نور دهنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم . از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بیخردانست . این شخص

حرکات و سکناات پاپرا که رئیس مذهب کاتولیک است
 و فتن و فساد رؤسای روحانیّه ملت مسیحیه را میزان
 قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل
 سقیم ملتفت معانی حقیقیّه کتب مقدسه الهیه نگشته
 بر بعضی مضامین کتب منزله سماویّه محذورات
 و مشکلات بیان کرده (و ننزل من القرآن ما هو شفاء
 ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً)
 "خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
 بحر محجوبان مثال معنوی "

" که ز قرآن گر نه بیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال "

" کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی می نیابد چشم کور "

(یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الا

الفاسقین) . این معلوم و واضحست که اعظم وسائل

فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجاح من

فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع

انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق

متصور و میسر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت

و اتحاد دیانت حقیقیّه الهیه است (لو أنفقت ما فی

الارض جمعاً ما ألفت بین قلوبهم و لکن الله ألفت

بینهم) . چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی

باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضاده متقاتله را

در ظلّ کلمه واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان

واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه

مجسم گشته .

" بر مثال موجهها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان "

" چونکه حق رشّ علیهم نوره
مفترق هرگز نگردهد نور هو "
" جان گرگان و سگان از هم جداست
متّحد جانهای شیران خداست "

ص ۸۸

تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السّلام
و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقّه در تواریخ معتبره
مفصّلاً مذکور نه بلکه در آیات قرآنیّه و احادیث
و توراّه مجمل ذکر شده . لکن چون از زمان حضرت
موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه
و توراّه و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصراً
بیان میشود تا براهین متقنه نزد کلّ معلوم و واضح
گردد که در عالم وجود آیا دیانت اسّ اصول اصلیه
انسانیت و مدنیّت است و یا خود چنانچه ولترو امثال
او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش
جمعیت بشریه است . و از این جهت که مجال انکار بجهت
طائفه ای از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود
که مطابق تواریخ صحیحّه عموم ملل و مصدّق کلّ اهل
عالم است . در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر
از توالد و تناسل تکثّر نموده در جمیع ممالک مصر
منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اعزاز

ص ۸۹

و قوّت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی
که غریب میشمردند برخاستند و مدّتی مدید بنی
اسرائیل مختلف و متفرّق شده در تحت ایادی ظلم و جور
قبطیان اسیر و در اعین کلّ ناس سفیل و حقیر بودند
بقسمی که حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین
سبطی مینمود . تا آنکه اسارت و ذلّت و مظلومیّت
بدرجه نهایت رسید . شب و روز بنی اسرائیل نه از جان
در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون

ملجأ و پناهی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام
قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابه جیحون .
بنی اسرائیل در این حال پر ملال تا که جمال موسوی
أشعه نار احدیه را از شطر وادی ایمن بقعه مبارکه
مشاهده فرمودند و ندای جان فزای آلهی را از نار
موقده ربانیّه در شجره (لا شرقیه و لا غربیه) استماع
نمودند و بنبوت کلیه مبعوث گشتند و چون سراج
هدایت در انجمن سبطیان بر افروختند و بنور هدی آن

ص ۹۰

گمگشتگان ظلمات جهل را بر سیل مستقیم علم و کمال
دلالت فرمودند و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را
در ظلّ کلمه واحده جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد
کامل را بر اتلال اتفاق و یگانگی بر افراختند . و در مدّت
قلیله آن نفوس جاهله بتربیت آلهیه تربیت گشته
از بیگانگی بیگانگی حقّ گرویدند و از حقارت و ذلّت
و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتهی
درجه عزّت و سعادت فائز گشتند . بعد از مملکت
مصر رحلت نموده توجه بموطن اول اسرائیل کرده
بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل
نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن
و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون
خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت
تصرف بنی اسرائیل آمد . و این طایفه در جمیع شئون
و صفات و فضائل انسانیّه از علم و معرفت و ثبات و همّت
و جلادت و شجاعت و عزّت و سخاوت بر کلّ قبائل

ص ۹۱

و ملل عالم تفوق نمودند . یک شخص اسرائیلی در آن
عصر اگر بین مجمعی داخل میشد بجمیع شیم مرضیه
ممتاز بود حتی قبائل سائره در مدح نفسی اگر زبان
میگشودند نسبت اسرائیلی میدادند . و در تواریخ

متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط بساحت شتافته با بعضی از اجله علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده در مراجعت بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه و بقای ارواح انسانیّه بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نمود . عاقبت جهله یونان بر آن واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اهالی مجبور ساخته در مجلس سقراط را پیاله سم بچشانیدند . باری مختصر اینکه بعد از آنکه ملت اسرائیلیّه در جمیع مراتب تمدن ترقی نمود و بمنتهی درجه سعادت فائز گشت قلیلا قلیلا اسّ اساس دیانت و شریعت موسویّه را فراموش

ص ۹۲

نموده بعادات رسمیّه و اطوار غیر مرضیّه مشغول شدند . در زمان رجبام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد . یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود سرسلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت . چند قرن محاربه بین رجبام و یاربعام و سلاله شان واقع گشت و قبائل یهود مختلف و متفرّق شدند . بالاختصار از اینکه معنی شریعه الله را فراموش نموده بتعصبات جاهلیّه و خصائل غیر مرضیّه بغی و طغیان متّصف شدند و علماشان لوازم حقیقیّه انسانیّه مندرجه در کتاب مقدّس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را بمنتهی درجه غفلت و جهالت مبتلا کردند . از ثمره اعمالشان آن عزّت پایدار بمنتهی درجه ذلت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان گشته رایت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دینیّه و احبارشان مجسم گشته بصورت بختنصر ملک بابل

ص ۹۳

مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را بر انداخت . بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده ببا بل برد . بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخص شده مراجعت به بیت المقدس نمودند . حزقیا و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت . بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع همم علمای یهود متوجه اغراض نفسانیه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر علیه السلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد . کار بجائی انجامید که عساکر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیانرا فتح نمودند . بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوترا هدم و اشجار را قطع و کتب را

ص ۹۴

حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود . و بعد از این مصیبت کبری ستاره حکومت بنی اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و تا بحال بر این منوال این ملت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند (و ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ) . و این مصیبتین اعظمین بختنصر و طیطوس در قرآن مجید مذکور (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً) تا آنکه میفرماید (فاذا جاء وعد الآخرة لیسوؤا و جوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تنبیراً) . باری مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف

و ترقی طوائف ذلیلہ اسیرہ حقیرہ جاہلہ میشود و چون بدست علماء جاہل متعصب افتد از سوء استعمال چنین

ص ۹۵

نورانیّت عظمی بظلمت دهماء تبدیل میشود . و چون دفعه ثانیہ علائم و آثار تشّت و ذلّت و نیستی و مقهوریت طائفه اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیّہ قدسیّہ روح اللہ بر شواطی نهر اردن و خطّه جلیل ساطع گشت و ابر رحمت برخاست و بر آن دیار امطار روحانیّت کبری مبذول داشت . و از رشحات و طفحات بحر اعظم بریّه قدس بریاحین معرفه اللہ معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت درآمد و بنفس مسیحائی نفوس میّته سر از قبر غفلت و جهالت برداشته بحیات ابدیّه فائز گشتند . در مدّت سه سال آن نیر اوج کمال در دشت و صحراء اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کلّ را بصبح هدایت دلالت میفرمودند و باخلاق روحانیّه و صفات مرضیّه تربیت مینمودند . و اگر ملت اسرائیلیّه بآن جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت بر اطاعت می بستند بروائح جان بخش روح اللہ بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میگشتند .

ص ۹۶

و لکن چه فائده که کلّ اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی آلهی برخاستند الا معدودی قلیل که متوجّهاً الی اللہ از شتون ظلمانیّه امکان مقدّس شده قصد معارج لامکان نمودند . خلاصه جمیع بلیات شدیدہ بر آن مشرق الطاف الّهیّه وارد بقسمی که اقامت و استقرار در قریہ ای ممکن نبود . با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانیّه که اصول مدنیّت جامعه است مؤسس گشت . در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه اش این است : در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننمائید

اگر نفسی برطرف ایمن روی تو طپانچه ای زند طرف
ایسر را برگردان . و همچنین در آیهٔ چهل و سیم میفرماید :
شنیده‌اید که گفته شده است قریب خود را دوست
دار و دشمنت را بعداوت میازار و اما من چنین میگویم
دشمنانتان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان
خود را و مبغضانتانرا احسان نمائید و نفوسیکه شما را

ص ۹۷

اذیت و طرد مینمایند ایشانرا دعا نمائید تا بمنزلهٔ فرزند
پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او برگانه‌کار
و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او برستمکار و ابرار
هر دو ممطر . زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید
چه اجر و مزیتی از برای شماست ؟ آیا مأمورین اخذ
اعشار اغلال چنین نمی نمایند ؟ و تعلیمات آن مطلع حکمت
الهیّه از این قبیل بسیار . فی الحقیقه نفوسی که باین صفات
مقدسه متّصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن
حقیقی هستند . خلاصه آن حضرت شریعت مقدسه را
بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تأسیس و نفوس
مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است
تعیین فرمودند چنانچه آن مظاهر هدی و لو در ظاهر
باعظم نعمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند و لکن فی
الحقیقه از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع
بانوار عزت سرمدیه مشرق و لائح گشتند و آن ملت
جسیمهٔ یهود معدوم و مضمحل شدند و لکن این

ص ۹۸

نفوس معدوده چون بظلّ شجرهٔ مبارکهٔ عیسویّه
شتافتند فی الحقیقه هیئت عمومیّهٔ عالم را تبدیل نمودند .
در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجهٔ تعصّب
و نادانی و حمیت جاهلیّه و شرک بوحدانیت الهیه بودند
مدعی اعتقاد بوحدانیت جز شردمهٔ قلیلهٔ یهود نه و آنان
نیز بکلی مخذول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج

امری قیام نمودند که مغایر و مصادد آراء جمیع هیئت بشریه بود. و کلّ ملوک چهار قطعه از قطعات خمسّه عالم بر اضمحلال ملت عیسویّه باتمّ عزم برخاستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج دین آلهی شتافتند و کلّ ملل اروپ و بسیاری از طوائف آسیا و افریک و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظلّ کلمه توحید جمع شدند. حال ملاحظه نمائید که آیا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان آلهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تامّ چون ایمان

ص ۹۹

بعزیز علام بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرائع سماویّه مشهود گشته صفاتیکه حکما در منتهی درجه فلسفه بآن فائز و خصالیکه در اعظم درایج کمال بدان متّصف بودند؟ مؤمنین بالله در بدایت تصدیق و ایمان مظهر آن شیم مرضیه انسانیّه میگردیدند. ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هدایت را از ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظلّ انجیل مستظّل گشتند بچه درجه از اخلاق واصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه نبود مع ذلک در ستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن اینست: جمهور ناس سیاق اقوال برهانیّه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند. و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قومیرا که مسمی بنصاری اند و بثواب و عقاب آخرت معتقد

ص ۱۰۰

و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما

عیانا مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند
و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف
از متفلسفین حقیقی محسوبند (انتهی کلام جالینوس). و مقام
فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقامی بود که اعظم
از آن در ابداع تصوّر نمینمود. ملاحظه نمائید که قوه
نورانیّه روحانیّه ادیان الهیّه جمهور متدینین را بدرجه ای
از کمالات فائز میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود
آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد.
و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن ازمنه
و اعصار تشبث بخیرات و اعمال صالحات نمودند
و بیمارستانها و دار الشفاها و مواضع خیرات تأسیس شد
چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومیّه
بجهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد
ملک قسطنطین است. و این پادشاه عظیم اول ملکیت

ص ۱۰۱

از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله
قیام فرمود و بکمال همت در ترویج اساس انجیل جان
فدائی نمود و سلطنت رومانرا که فی الحقیقه عبارت
از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر
و مرکوز گردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون
ستاره سحری درّی و درخشنده است و صیت
بزرگواریش در جهان مدنیّت و شأن ورد زبان جمیع
فرق مسیحائی. خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه
که بر ترویج تعلیمات انجیلیّه قیام نمودند چه اساس
متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه
بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها
بجهت تربیت اولاد ایتم و فقراء تأسیس شد و چه بسیار
نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک نموده (ابتغاء لمرضات
الله) اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند.
و لکن در زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی
قریب شد زمام امور جمهور مسیحیین در دست قسّسین

جاهله افتاد بکلی آن نسائم رحمانیه از مهّب عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اسّ اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظاهر آراسته و بباطن کاسته بودند ساقط التّیجه گشت . چنانچه جمیع مورّخین مشهور از اهالی اوروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدّن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اوروپ در منتهی درجه توحّش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود . و باعث اصلی آن آنکه رهابین که باصطلاح اهالی اوروپ رؤسای روحانی دینی بودند از عزّت ابدیّه اتّباع اوامر مقدّسه و تعلیمات سماویّه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتّفاق نموده و از عزّت پایدار چشم پوشیده در منافع موقّته فانیه و اغراض

نفسانیّه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند . تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اسّ اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اوروپ گشت . و چون روائح طیّبه نفعات روحانیّه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و نیات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابررحمت برخاست و نسائم جان بخش از مهّب عنایت وزید شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزّت سرمدیه

مبدول داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت (و اشرقت الارض بنور ربها) تفسیر شد جهان جهانی تازه و جسم میت امکان بروحی بی اندازه فائزگشت بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند

ص ۱۰۴

و متعالی گشت بحر مدنیّت بخروشید و انوار معارف بدرخشید . اقوام و طوائف متوحّشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج وهاج نبوت کبری در زجاجه بطحا جاهلترین قبائل و متوحّشترین طوائف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات و معادات آن اقوام در کلّ کتب و صحائف تاریخیّه مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبائل اعراب یثرب و بطحا را از نوع بشر نمی شمردند . لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطّه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت مقدسه آلهیه در مدت قلیله در ظلّ کلمه وحدانیّت جمع شده این جمهور اشخاص متوحّشه در جمیع مراتب انسانیّه و کمالات بشریّه چنان ترقی نمودند که کلّ ملل عالم در آن عصر مبهوت و متحیر گشتند . طوائف و قبائل و ملل عالم که دائماً اعراب را سُخریّه و استهزاء مینمودند و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک

ص ۱۰۵

عرب آمده تحصیل فضائل انسانیّه و اقتباس علوم سیاسیّه و اکتساب معارف و مدنیّت و تعلّم فنون و صنائع مینمودند . آثار تربیت مرئی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش و نادانی در زمان جاهلیّه دختران هفت ساله خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبرّی از شدت جهالت منتهی رتبه حمیت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص

نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه ای رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایرانرا فتح نموده جمیع مهمّ امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند . خلاصه طائفه عرب در جمیع علوم و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کلّ ملل و اقوام گشتند . و فی الحقیقه بلوغ چنین طائفه متوحّشه حقیره در مدّت قلیله بمنتهی درجه کمالات بشریه اعظم برهان حقیّت و نبوت سرور

ص ۱۰۶

کائنات است . در اعصار اولیّه اسلام جمیع طوائف اورپ اکتساب فضائل و معارف مدنیّت را از اسلام ساکنین ممالک اندلس مینمودند . و اگر در کتب تواریخیه از جمیع دقت شود میرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اورپ مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاّی اسلامیّه را قلیلاً قلیلاً در اورپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلاّی اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانهای ممالک اورپ نسخ عدیده اش موجود و قوانین و اصولی که در کلّ ممالک اورپ جاریست اکثر بلکه کلیّه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامیّه است . و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحریر می یافت . مبدء تمدن اورپ در قرن سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری

ص ۱۰۷

پاپ رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیّه افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اورپ را تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود

بحرب دینی و جهاد دلالت کرد . و بقسمی فریاد و حنین و اینش بلند شد که کلّ ممالک اوروپ قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته توجّه بقطعه آسیا نمودند . و در آن زمان خلفای علویّه بر دیار مصریّه و بعضی ممالک غرب حکمرانی مینمودند . و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی سلجوقیه برّیه الشّام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند . باری ملوک اوروپ با سپاه بیشمار هجوم بر برّیه الشّام و مصر نمودند و مدّت دوپست و سه سال مستمراً ما بین ملوک برّیه الشّام و ملوک اوروپ محاربه واقع و دائماً از اوروپ مدد میرسید . هر قلعه ای از قلاع سوریه را بکرات و مرّات ملوک فرنگ فتح نمودند و پادشاهان

ص ۱۰۸

اسلام از دست فرنگ نجات دادند . تا اینکه صلاح الدّین ملک منصور ایوبی در سنّه ششصد و نود و سه هجری بکلی ملوک و عساکر اوروپ را از ممالک و سواحل برّیه الشّام و مصر اخراج نموده مایوس و منکوب بممالک اوروپ مراجعت نمودند . و در این محاربات که بحرب صلیبیون مشهور کرورها از نفوس تلف شد . خلاصه از ابتدای تاریخ چهار صد و نود هجری تا سنّه ششصد و نود و سه هجری متّصلاً از اوروپ ملوک و سرداران و سرامدان برّیه الشّام و مصر تردّد مینمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدّت دوپست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیّت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک اسلامیّه مشاهده کردند بعد المراجعه در اوروپ تأسیس نمودند مبدء تمدّن اوروپ از آن زمانست . ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کلّ آفاق بودید حال چگونه از عزّ قبول باز مانده در زاویه خمبول

ص ۱۰۹

خزیده‌اید ؟ منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید
اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید ؟
سبب نورانیّت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات
غفلت و کسالت باز مانده‌اید ؟ چشم بصیرت را باز
و احتیاجات حالیه خود را ادراک نمائید کمر همّت و غیرت
بر بندید و در تدارک وسائط معارف و مدنیّت بکوشید .
آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل
و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند
و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید ؟ آیا این پسندیده است
که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در تشبّث و وسائل
ترقی و عزّت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصّب
جاهلیّه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول
گردید ؟ و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء
فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت
و بطالت صرف و ضایع نمائید ؟ باز از مقصد دور افتادیم .
باری جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقائق احوال تاریخیّه

ص ۱۱۰

ازمنه سالفه از اهالی اوروپ که بصدق و انصاف
متّصف‌اند مقرر و معترفند که اساس جمیع شئون تمدنیّه‌شان
مقتبس از اسلام است . چنانچه مؤلف محقق مشهور
(دری بار) از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
و دانایان اوروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است
در کتاب مسمی به (ترقی امم) در ادبیات که از تألیفات
مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اوروپ
قوانین مدنیّت و قواعد ترقی و سعادت را از اسلام شرح
مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصّل است لهذا
ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه
خروج از صدد است و اگر نفسی در آنچه گفته شد
قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید . مختصر اینست
که جمیع تمدن اوروپ از قوانین و نظام و اصول
و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه

و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس

ص ۱۱۱

از عرب است بیان نموده و فرداً فرداً بتفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند . و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که الیوم مملکت اسپانیاست و در مدّت قلیله مدنیّت کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه متانت و انتظام بود و سروری و بزرگواریشان در جهان مدنیّت بچه درجه رسید و از ممالک اروپا چه بسیار اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیّه و طولیدو آمده تعلّم معارف و فنون و اکتساب مدنیّت مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپا که موسوم به کربرت بود بمملکت غرب آمده و در مدرسه (کوردوفا) که از ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت باوروپ بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست

ص ۱۱۲

دینیّه کاتولیک استقرار یافته پاپ گشت . مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویّه و ظاهریّه انسان و مشرق اقتباس مدنیّت و معارف نافعّه عمومیّه بشریّه است . و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیّه در مدلول این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی (و یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصّالحین) و همچنین میفرماید (و لتکن منکم أمة یدعون الی الخیر و یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون) و همچنین میفرماید

(اِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيُنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) . و در تمدن
اخلاق میفرماید (خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض
عن الجاهلین) و همچنین میفرماید (الكاظمین الغیظ
و العافین عن الناس والله یحبّ المحسنین) و همچنین
میفرماید (لیس البرّان تُؤلّوا وجوهكم قبلَ المشرق

ص ۱۱۳

و المغرب و لكنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر
و الملائكة و الكتاب و النبیین و آتی المال علی حُبّه ذوی
القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی
الرّقاب و أقام الصّلاة و آتی الزّکاة و الموفون بعهدهم اذا
عاهدوا و الصّابرین فی البأساء و الضّراء و حین البأس
أولئک الذّین صدقوا و أولئک هم المتّقون) و همچنین
میفرماید (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصةً) .
ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی درایج
حقائق مدنیت و جوامع لوازم شیم مستحسنه انسانیّت
مذکور . (فوالله الذی لا اله الا هو) که جزئیات
تمدنیّه عالم نیز از الطاف انبیای آلهی حاصل گشته . آیا چه
امر نافعی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه
آلهیه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه ؟ و لکن
چه فائده چون سلاح و آلات حربیه در دست جبان
باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب
قوت و اقتدار سارق گردد . بهمچنین زمام امور چون

ص ۱۱۴

بدست علمای غیر کامل افتد نورانیّت دیانت را چون
حجاب عظیم حائل گردند . اسّ اساس دیانت
خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض
شخصیه خود گذشته بایّ وجه کان در خیریت جمهور
بکوشد . و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم
پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین

حقیقی . چه که در طینت انسانیّه محبت ذاتیّه خود مخمّر
و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
جمیل از فوائد موقّته جسمانیّه خود بگذرد و لکن
شخص موقن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود
و متیقّن ثوابات کلبیّه اخرویّه است و جمیع نعم دنیویّه
در مقابل عزّت و سعادت درجات اخرویّه کأن لم یکن
انگاشته گردد لهذا راحت و منافع خود را ابتغاءً
لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان
مبذول دارد (و من النَّاس مَنْ یشری نفسه ابتغاءً
مرضات الله) . و بعضی نفوس چنان گمان کنند

ص ۱۱۵

که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه
و ضابط کمالات معنویّه و صوریه است یعنی شخصی
که متّصف بخرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیّت
ذاتیّه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدّه مرتبه
بر اعمال شرّیه و ثوابات عظیمه افعال خیریه بریء
از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است .
(اولاً) آنکه در تواریخ عمومیّه دقت نمائیم واضح
و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای
الهی است و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر
سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربّی
محروم ماند آناً فاناً شیم غیر مرضیه اش تراید یابد . پس
معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است .
(و ثانیاً) آنکه بر فرض تصوّر اینکه خرد طبیعی و ناموس
فطری مانع شرّ و مدلّ بر خیر است این معلوم و واضحست
که همچو نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این
ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم . حال چه امری

ص ۱۱۶

در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه مُلجأ
و مُضطرّ مینماید ؟ و از این گذشته آن شخصی که مصدر

ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البتّه
در نوایای خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد . خلاصه
فوائد کلّیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل زیرا متدینین
حقیقی را بر صدق طویّت و حسن نیت و عفت و عصمت
کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق
و حرّیت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون
و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع
جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیّه
که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید .
و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متّصف نه
البتّه بنمی از یم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه
کتب مقدّسه الهیه متموج است نرسیده و نفعه ای
از روائح قدسیّه ریاض الهیه استشمام ننموده چه که هیچ
امری در وجود بقول تمام نشود هر مقامی را روش

ص ۱۱۷

و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی . مجملاً مقصود از این
بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرائع
مقدّسه ربّانیّه و تعالیم سماویّه اعظم اساس سعادت
بشریه است و از برای کلّ اهل عالم نجات و فلاح حقیقی
بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه و لکن بشرط
آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد و آلا اگر جمیع
ادویه برء السّاعه که خداوند عالمیان بجهت شفای آلام
و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طبیب غیر حاذق
افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس سبب
اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد .
مثلاً منع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلّیه در ترغیب
و تحریص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فوائد
بسعی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید و لکن
طبییان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال
میکنند (من تشبه بقوم فهو منهم) و حال آنکه وجه
تشابه مذکور را ادراک ننموده و نمیدانند که شرائع

مقدّسه الهیّه جمهور اّمّت را بر تمهید اصول اصلاحات
 متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره تشویق
 و دلالت مینماید و هر نفسیکه غیر از این گوید
 از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض
 نفسانیّه سرگردان و حیران . حال بدیده انصاف ملاحظه
 نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک
 مخالف اوامر الهیّه واقع گشته ؟ اگر امر تأسیس
 مجالس مشورت است اینکه در نصّ آیه مبارکه است
 که میفرماید (امرهم شوریٰ بینهم) و همچنین خطاباً
 بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلّیه معنویّه
 و صورتیّه میفرماید (و شاورهم فی الامر). در این
 صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت
 مقدّسه است . و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت
 و مبرهن و مجرب . و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط
 بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی
 و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرائع الهیّه است ؟

و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام
 قرآن مبین بود ؟ چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم
 گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون
 سؤال و جواب و استئذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان
 کدخدایان قرای گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند
 من دون جرم در یکساعت در نهایت مظلومیّت گردن
 بریده . اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد
 کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر
 بجهت عدم قوانین سیاسیّه و مطلق العنان و الاراده بودن
 ولات و حکام تلف شده کم کم بمرور ایام خمس اهالی باقی
 نمانده چه که حکام باراده خود هر نفس بی جرمی را خواستند
 باتش قهر و شکنجه بگداختند و یا خود قاتل مثبت

شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بناوختند .
هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم یتصرف
کیف یشاء بود . آیا میتوان گفت این امور موافق
عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است ؟

ص ۱۲۰

و یا خود تشویق و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب
معارف عمومیّه و اطلاع بر حقائق حکمت طبیعیّه نافعہ
و توسیع دائره صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر
وسائط ثروت ملت منافی اصول دیانت آلهیه است ؟
و یا خود آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی
و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی
و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی
مضاد عبودیت درگاه حضرت احدیت است ؟
و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت
دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع
آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است
و تحریض و تحریص ایجاد صنایع جدیده و تشویق ترقی
امتعه وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است ؟
قسم بذات پاک ذی الجلال که متحیرم چگونه پرده
بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی ادراک نمیشود .
و چون اینگونه براهین و ادله محکمه بیان شود

ص ۱۲۱

شبهه ای نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب
خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف
و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را
جویند . اولاً آنکه سلّمنا سؤال از معارف و مدنیت
نمیکند . آیا در یوم حشر اکبر در دیوان آلهی مؤاخذه
نمینمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا
سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند
و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند ؟ با وجود آنکه

مقتدر بودید که بوساطتی متشبّث شوید که سبب عزّت مقدّسه ملّت شوید . این را نموده که سهل است بلکه ملّت را از فوائد عادیّه نیز باز داشتید . آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند ؟ چگونه باعث شدید که در این ظلمت دهما افتادند ؟ و یا خود مقتدر بر ایقاد سراج عزّت دارین ملّت بودید چرا بجان نکوشیدید ؟ و یا آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بزجاجه همت او را از ارباح مخالف حفظ

ص ۱۲۲

نموده از چه جهت بکمال قوّت بر اطفای آن قیام نمودید ؟ (وکلّ انسان الزّمنه طائرهُ فی عنقه و تُخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا) . و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است ؟ آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصوّر که انسان سبب تربیت و ترقّی و عزّت و سعادت بندگان الهی شود ؟ لا والله . اکبر مثنویات اینست که نفوس مبارکه دست بیچارگانرا گرفته از جهالت و ذلّت و مسکنت نجات دهند و بنیّت خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه) (خیر النّاس من ینفع النّاس و شرّ النّاس من یضرّ النّاس) . سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قولی دقت و فراست نمینماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده . مثلاً ملاحظه میفرمائید

ص ۱۲۳

که شخصی بجهت منافع جزئیّه ذاتیّه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود مزارع و کشت زار جمّ غفیر را تشنه و خراب میکند

و بجهت مطاعیت خود دائماً ناس را بر تعصّب جاهلیت
که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکند . حال این
شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود
درگاه کبریا و مبعوض کلّ انبیاء و اولیای الهی است
اگر ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون
که موجدش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید
چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود
نمالیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت برهم
خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت . ابدأ سوء
اعمال خود را نظر ننماید لکن سبب لطافت و پاکی را
جهل و فسق شمارد . ای اهل ایران چشم را بگشائید
و گوشرا باز کنید و از تقلید نفوس متوهّمه که سبب
اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است

ص ۱۲۴

مقدس گشته بحقیقت امور پی برید و در اتخاذ تشبّث
بوسائل حیات و سعادت و بزرگواری و عزّت خود
بین ملل و طوائف عالم بکوشید . نسائم ربیع حقیقی
میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین
گردید . و ابر بهاری در فیضان چون روضه خلد سرسبز
و خرم شوید . ستاره صبحگاهی درخشید در مسلک مستقیم
در آئید . بحر عزّت در موج برشاطی اقبال و اقدام بشتابید .
معین حیات طیبه در جوش در بادیه تشنگی پژمرده
نیاسائید . همّت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند . کسالت
تاکی و غفلت تا چند ؟ از تن پروری جز نومیدی دارین
نیابید و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بیفکران
و بیخردان جز نکبت و ذلّت نبینید . توفیقات الهیه مؤید
شما و تأییدات ربّانیه موقّ . از چه بجان نخرشید و بتن
نکشید ؟ و از جمله اموریکه محتاج اصلاحات تامّه
کامله است طریق تعلّم علوم و ترتیب تحصیل معارف
و فنون است . چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان

و متفرّق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطویلش نه
 بغایت مطوّل شده بقسمیکه باید متعلّمین مدّت مدیده
 اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصوّر
 صرفست و بهیچوجه تحقّقی ندارد چه که تعمّق در اقوال
 و افکاریست که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود
 واضح و مثبت گردد که این نکات بعد از وقوع
 نیز نیست بلکه صرف اوهام و تتابع تصوّرات
 بیفایده و توالی ملاحظات بیهوده است . و شبهه ای نیست
 که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید
 در اینگونه اقوال سبب تضييع اوقات و اتلاف
 اعمار است بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه
 از لوازم ما یحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم
 مینماید . انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه
 نماید که فوائد این فنّ چه چیز است و چه ثمره
 و نتایجی از او حاصل . اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت
 بشریه را فوائد کلی از او حاصل البتّه بجان در تحصیلش

بکوشد و الاّ اگر عبارت از مباحث بیفائده صرفه
 و تصوّرات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع
 و جدال شود ثمره ای از او حاصل نه بچه جهت انسان حیات
 خود را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید .
 و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه
 مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم
 که الیوم اهتمامی در آن نه منتهای محسناترا داشته
 و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه
 محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد
 ثانی این کتاب ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود . و امید
 داریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیّه در افکار
 و اطوار هیئت عمومیّه حاصل گردد چه که نیت خالصه
 لله بر تألیف آن دلالت نمود . اگر چه در عالم نفوسی

که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون
کبریت احمرند و لکن امیدواری این عبد بالطاف
بینهایت ربّ احدیّت است . (بر سر اصل مطلب رویم)

ص ۱۲۷

و اما حزبی که بر آنند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر
و تأنّی نموده شیئاً فشیئاً معجری داشت . آیا مقصودشان
از این بیانات چه ؟ اگر مرادشان از تأنّی که از مقتضیات
و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول
و بموقع چه که البتّه مهامّ امور باستعجال انجام نپذیرد
بلکه عجله سبب فتور میگردد . مثل عالم سیاسی مثل
عالم انسان است که اوّل نطفه پس تدرّج در مراتب
عَلَقَه و مُضْغَه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر
تا برتبه احسن الخالقین واصل گردد . همچنانکه این
از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلّیه است . بهمچنین عالم
سیاسی دفعه واحده از حضيض فتور باوج کمال و سداد
نرسد بلکه نفوس کامله لیلاً و نهاراً بوسائل ما به الترقّی
تشبّث نموده تا دولت و ملّت یوماً فیوماً بلکه آناً فاناً
ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید . (سه چیز) چون در عالم
کون بعنایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات
تازه و لطافت و زینت بیاندازه فائز گردد . (اوّل) اریاح

ص ۱۲۸

لواقح بهاری (و ثانی) فیضان و کرم ابر نیسانی (ثالث)
حرارت آفتاب نورانی . چون این سه از فضل بی پایان
آلهی احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده
کم کم سرسبز و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار
و اثمار مزین گردند . و بهمچنین نیات خالصه و معدلت
پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور
و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار
ترقی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملّت
جلوه گر گردد . و لکن اگر مقصود از تأنّی این باشد

که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این منوال بهیچوجه ثمره ای حاصل نگردد جز تکرر اقوال بیفایده . اگر عجله مضرّ است رخاوت و بطاوت صد هزار درجه مضرّترش بیشتر است بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند (علیکم بالحسنة بین السّیتین) که حدّ افراط و تفریط باشد . (لا تجعل یدک

ص ۱۲۹

مغلولهً الی عنقک و لا تَبْسُطها کُلَّ البسط فابتغ بین ذلک سبباً) . الزم امور و اقدم تشبّثات لازمه توسیع دائره معارف است و از هیچ ملّتی نجات و فلاح بدون ترقّی این امر اهمّ اقوم متصوّر نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیّه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق امور کلیّه و دقائق لوازم عصریّه . لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم ما یحتاج الیه ملّت و موقوف علیه سعادت و ترقّی بشریّه است در آن بپراهمین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواصّ افراد ملّت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزّت مقدّسه ایشانست بکوشند . نشر افکار عالیّه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است . افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج . تا بحر

ص ۱۳۰

بحرکت و جوش نیاید امواج بر نخیزد و لالی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند .
" ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه "
باید افکار عمومیّه را متوجّه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمود و این ممکن نه الاّ ببیان کافی و اقامه

دلیل واضح مبرهن وافی چه که بیچارگان اهالی از عالم وجود بیخبرند و شبهه ای نیست که سعادت خود را طالب و آمل و لکن حجبات جهل حائل و حاجز گشته .
ملاحظه فرمائید که قَلت معارف بیچه مثابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود . الیوم اعظم طوائف و ملل عالم از جهة کثرت نفوس ملت چین است که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و از این جهة باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهة عدم معارف تمدن ادبی و مادی ضعیف و بی پا ترین ملل و دول ضعیفه است چنانچه مدت قلیله قبل از این عساکر قلیلی از انگلیس

ص ۱۳۱

و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که مسمی به پکین است فتح نمودند . حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه معارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند اگر کلّ دول عالم بر او هجوم مینمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت مینمودند . و از این حکایت عجیتر آنکه حکومت ژویان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومیّه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیّه متوجه اصلاحات گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام با دولت چین مقابلی نمود بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت . دقت نمائید که چگونه معارف

ص ۱۳۲

و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی

حکومت و ملت میشود . و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم اجبار کردند . تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کلّ تشبّات بیفائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همّت مانند جانند جسم بیجان حرکت نکند . حال این قوه عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محرکش توسیع دائره معارفست .

و اما حزبیکه برآند این اصول تمدنیّه و اساس ترقی مراتب عالیّه سعادت بشریّه در عوالم ملکیه و قوانین اصلاحات کامله و اتّساع دوائر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت و ملت ایران تفکّر و تعمق نموده خود ایجاد امور ما به الترقی نمایند . البتّه اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیّه

ص ۱۳۳

فرائد ملت و همّت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبّر و تفکّر نموده بتدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیّه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند .

چه که قرونهای عدیده کوررها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه بحیّز وجود آمده . حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود . مثلاً ملاحظه نمائید که در ممالک سائره مدّتی مدیده کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را که ما فوق طاقت انسان بود سهل

و آسان نمودند . حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی

ص ۱۳۴

و کوشش شود تا آنکه قوه ای مشابه این قوه کشف
و ایجاد شود قرون کثیره لازم است . پس بهتر آنست
که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً
متفکر در آن باشند که بلکه قوه ای اعظم از آن بدست
آید . و همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع
و قضیّات مثبت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای
عدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزّت و عظمت دولت
و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش
ثابت و مبرهن گشته . حال آنرا بدون سبب و داعی ترک
نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود
تا آن اصلاحات از حیث قوه بوجود آید و فوائد و منافعش
ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر آید
(و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم) . شرف و مزیت
اخلاف بر اسلاف در اینست که اموری که در زمان سابق
بمحک تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته
اخلاف آنرا از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی بایشان کنند

ص ۱۳۵

و از آن گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده
آنرا نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند . پس معلوم شد
که معلومات و مجربّات اسلاف معلوم و موجود نزد
اخلاف است و لکن کشفیّات خاصه اخلاف مجهول
اسلاف است و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل
کمالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره ای از بحر
بی پایان معارف اسلاف نصیب نبردند . قدری ملاحظه
نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین
خلق شدند آن نفوس بجهت عزّت و سعادت و آسایش
و راحت خود البتّه محتاج بامور کثیره هستند . حال آن
امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس

نمایند اهون است یا خود در هرقرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور لازمه تعیش بشر نمایند ؟ و اگر گفته شود که قوانین و اصول و اساس ترقی در درجات عالیة مدنیّت کامله که در ممالک سائره جاریست آن موافق حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست از اینجهت

ص ۱۳۶

لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این بلاد باشد . اول بیان کنند که مضرت از چه جهة است ؟ آیا عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسل بوسائل تقویت ضعفاء و احیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع دائره معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیّت جان و مال و عرض و ناموس مغایر حال اهل ایرانست ؟ و آنچه غیر از امثال این امور است مضرتش در هر مملکت واضح و هویدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد . باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین فی الحقیقه اغراض شخصیّه خود را در نقاب اقوال بیفایده ستر نموده در ظاهر بیعضی کلمات که هیچ تعلق بآنچه مضمحلوب است ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوش مینمایند . ای اهل ایران قلب که ودیعه

ص ۱۳۷

ربانیّه است او را از آرایش خود پرستی پاک و مقدّس نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیّه این ملت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد . این چند روز ایام حیات دنیویّه که چون ظلّ زائل است عنقریب بسر آید جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت ربّ احدیّت گردید و اثر خیری و ذکر خوشی از خود

در قلوب و السن اخلاف بگذارید (و اجعل لی لسان
صدق فی الآخِرین) . ای خوشا حال نفسی که خیر
ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی
همت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا بعنایت الهیه
و تأییدات صمدانیه مؤید بر آن گردد که این ملت عظیمه را
باوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را
بحیات طیبه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی
اشجار نفوس انسانیرا بحلیه اوراق و ازهار و اثمار
سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید (تم)

ص ۱۳۸

چون در اصل این رساله مبارکه چنانکه در صفحه ۱۰۸
واقع است این عبارت وارد که (صلاح الدین ملک
منصور ایوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر
اوروپا از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج
نمود) و متبادر از صلاح الدین ایوبی صلاح الدین کبیر
شهیر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسئله
بر غیر متعمقین در تاریخ مشتبه میشد چه که فتح
آخرین عکا و اخراج صلیبیین از بر شام بدست ملک
اشرف صلاح الدین بن الملک المنصور قلاون صالحی
وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است
ولذا این اقل عباد (فرج الله زکی الکردی)
توضیحاً از مصدر رساله فحیمه
استیضاح نمود و این رقیمه
کریمه در جواب صدور
یافت و هی هذه

ص ۱۳۹

(هو الله)

(أیها الفرّج القریب)

نامه شما رسید و ملاحظه گردید لکن از عدم فرصت
مختصر جواب مرقوم میشود . (صلاح الدین) اول

ایوبی یعنی پسر ایوب برادرزاده شیرکوه لقبش الملک
التاصر است . این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب
محاربه کرد و غلبه نمود و قدس و کرک و نابلوس
و عسقلان و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا خلاصه
جمع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح و استرجاع
نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و بمصر شتافت .
بعد بغته کشتیهای صلیبین مملوء از عساکر در مقابل
صور پیدا شدند . آنان از خارج و اسراء از داخل
کوشیدند و صلیبیون بر صور استیلا یافتند و از صور
برخاستند بسوی عکا شتافتند و عکا را محاصره نمودند .
ملک ناصر (صلاح الدین) بکمال سرعت از مصر
بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصور است . پس

ص ۱۴۰

(صلاح الدین) صلیبین را از طرف بر محاصره نمود
و عکا در تحت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکا را
محاصره نموده بودند و داخل عکا مرابطین اسلام بودند .
بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و مرابطین را بکشتند .
و زمان زمستان آمد و (صلاح الدین) رنجور شد
پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که بشام
مراجعت نمایند و کسب صحت و عافیت کند و در بهار
با جیشی جرار بر صلیبین بتازد و دوباره فتح عکا نماید .
ولی (صلاح الدین) ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد
و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند . بعد از صد سال
(صلاح الدین) ملک منصور که منسوب ایوب است
فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند .
آن (صلاح الدین) اول لقبش ملک ناصر است
و (صلاح الدین) ثانی لقبش ملک منصور اول پسر
ایوب است ثانی از متعلقین ایوب . و علیک البهاء الابهی

(۶۶)

ص ۱۴۱

و چون بر مضمون این رقیمة کریمه اطلاع حاصل شود
معلوم گردد که طایفه قلاوئیّه که الملک المنصور صلاح
الدّین صالحی از ایشان است بلقب ایوبی ملقب بودند چه
که از امرای سلسله ایوبیه اند و سلاطین ایوبیه سه
طبقه اند اکراد ایوبیه که صلاح الدّین کبیررحمة الله
علیه مؤسس دولت ایشان بود و اتراک ایوبیه
که از امرای سلسله سابقه اند و چراکسه
ایوبیه که از ممالیک ایشان بودند
والله تعالی عالم الحقائق

این رساله بهمت جناب آقا شیخ فرج الله مریوانی
باطلاع این عبد فانی و کمال جهد و خلوص
نیت (در مطبعه کردستان علمیه)

در سنه ۱۳۲۹ هجریّه

مطبوع گردید

(۴۴)